

مبارزه ی طبقاتی برای افزایش دستمزد

۱. نرخ تورم و خط فقر

محمد قراگوزلو

QhQ.mm22@Gmail.Com

نمودار نرخ تورم یا نقش مار؟

۱. نه! قرار نیست دستمزدها آن قدر زیاد شود که دستان خسته‌ی کارگران نه به دهان که دست‌کم به زانوان شکسته برسد. دلارهای ناشی از فروش نفت همین قدر کفاف می‌دهد که امثال برادر خاوری‌ها (مدیر کل سابق و متواری بانک ملی) در تورنتو کلبه‌های سه میلیون دلاری ابتیاع فرمایند و خرده ریزهایش خرج لکسوس‌های ۱۸۰ میلیون تومانی شود تا بچه بورژواها در خیابان جردن تهران حال کنند و قیراط بیشتر الماس ساعت‌های رولکس خود را برای جذب دوست دختران جذاب‌تر به رخ رقیب بکشند. مهم نیست که اداره‌ی برق می‌خواهد روشنایی خانه‌ی علی نجاتی را به سبب تاخیر در پرداخت یک فیش پنجاه، شصت هزار تومانی قطع کند، مهم این است که دلار بورسیه‌ی دکترای دانشجویان آقازاده به بانک‌های انگلستان و آمریکا حواله شود. همه چیز آرومه!

۲. از قرار و طبق ماده‌ی ۴۱ قانون کار "حداقل مزد کارگران با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی ایران اعلام می‌شود، تعیین می‌شود." با این حال قانون برنامه‌ی پنجم توسعه مرجع اعلام نرخ تورم را مرکز آمار ایران می‌داند. بانک مرکزی یا مراکز آمار ایران؟ وقتی که آمارها شفاف نیست، مگر توفیری هم دارند؟ مستقل از این که نرخ تورم اعلام شده از سوی نهادهای دولتی - کارفرما شاخص مناسبی برای افزایش حداقل دستمزد نیست، مساله این است که همین رقم رازناک دولتی نیز همواره محل مناقشه بوده است. جالب‌ترین صحنه‌ی این سناریو زمانی کلید خورد که سه شخصیت کلیدی نظام برای تصدی مقام ریاست جمهوری اسلامی دهم وارد مناظرات انتخاباتی شدند و هر سه به همین نرخ تورم گیر دادند. دکتر احمدی نژاد در دفاع از عمل‌کرد دولت خود (نهم) نرخ تورم را ۱۵ درصد دانست و آبخار تورم ۴۳ درصدی را در زمین دولت "توسعه‌ی اقتصادی" رفسنجانی کوبید. مهندس موسوی (عضو وقت مجمع تشخیص مصلحت نظام) با استفاده از آموزه‌های خود در مقام فرهنگستان هنر، نمودارهای آماری آقای دکتر را "نقش مار" خواند که برای "فریب مردم" نقاشی شده است و نرخ تورم ۲۵/۴ درصدی سال ۱۳۸۷ را اندکی (فقط ۱۰ درصد!) کاسته است و حجت الاسلام کروی که با آمار مامار سرو کار نداشت با زبان ساده‌ی دوران طلبه‌گی از "ننه جون" خود فاکت آورد که یعنی تورم بیداد می‌کند! در ایران امروز،

آشفته‌گی آماری در عرصه‌های اقتصاد کلان و بسیاری زمینه‌های دیگر از جمله نرخ بی‌کاری، خط فقر، کسری بودجه، صندوق ذخیره‌ی ارزی و سایر زمینه‌های مالی، بازرگانی و صنعتی اظهر من الشمس است، تا آن جا که حتی گرگ‌های صندوق بین‌المللی پول را نیز به تناقض‌گویی می‌اندازد.

۳. براساس محاسبه‌ی روزنامه‌ی "دنیای اقتصاد" (ارگان سرمایه‌داری نئولیبرال ایران) نرخ تورم در دی ماه ۱۳۹۰ به اعتبار ارزیابی بانک مرکزی ۲۱ درصد بوده است. اما اسدالله عسگر اولادی میلیاردی مشهور و رییس اتاق بازرگانی ایران و چین معتقد است که نرخ تورم با احتساب نوسانات ارزی در همین ماه به ۴۰ درصد رسیده است.

(بنگرید به یادداشت "گمانه‌زنی در خصوص نرخ تورم سال ۹۰ مندرج در:

www.baztabemrooz.ir/fa/news/1224

۴. اگرچه نرخ تورم رسمی - که همواره چند درصد از نرخ واقعی تورم پایین‌تر است - شاخص مناسبی برای افزایش حداقل دستمزدها نیست، با این حال دولت کارفرما و کارفرمایان بخش خصوصی با احتساب همین نرخ اعلام شده و بر مبنای محاسبات نماینده‌گان خود گماشته‌ی کارگری نیز حاضر به افزایش دستمزدها نیستند. و به همین دلیل نیز با افزایش ۱۸ درصدی، حداقل دستمزد کارگران را - در سال ۹۱ - رقم سیصد و هشتاد و نه هزار و هفتصد و پنجاه و چهار تومان ابلاغ کرده اند. به به! چه مبلغ بلند بالائی!!

مسعود نیازی (مسوول کمیته‌ی مزد کانون عالی انجمن صنعتی کارگران ایران) به خبرگزاری ایرنا گفته "براساس محاسبه‌ی صورت گرفته، حداقل دستمزد در سال ۱۳۹۱ معادل ۷۱۲ هزار و ۵۳۰ تومان برآورد شده است."

www.Aftabnews.ir/udceov8zfh8evi.b9bj.html

از سوی دیگر در اولین نشست رسمی سه جانبه‌ی نماینده‌گان کارگران، ابوالفضل فتح‌اللهی (نایب رییس کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری کشور) به خبرگزاری مهر گفت "بررسی‌ها و کارشناسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که با توجه به افزایش ۳۰ درصدی قیمت‌ها در فاز اول هدفمندی یارانه‌ها رقم حداقل دستمزد سال آینده (۱۳۹۱) بین ۱۵۰ تا ۹۰۰ هزار تومان برای تامین هزینه‌های یک خانوار ۴ نفره پیش‌نهاد شده است." تارنمای کارگر نیوز ضمن نقل این خبر اظهارات بهزاد کهنداسی (نماینده‌ی کارگران در شورای عالی کار) در گفت و گو با خبرگزاری فارس را نیز منعکس کرد که از مبنای نرخ تورم ۲۶/۲ درصدی برای افزایش حداقل دستمزدها سخن می‌گفت و در عین مدعی می‌شد که "طبق قانون کار نمی‌توان برای سایر سطوح مزدی تعیین تکلیف کرد."

www.kargarnnews.ir/far/pages/?cid=7983

در همین حال یک مقام دولتی دیگر در مقام رییس مجمع عالی نماینده‌گان کار کشور (محمد یار احمدیان) با احتساب حاصل ضرب نرخ تورم ۲۶/۲ درصدی سال ۱۳۹۰ حداقل دستمزد کارگران را ۴۱۶ هزار تومان دانست.

در کش‌مکش تعیین حداقل دستمزد کارگران خبرگزاری ایسنا منصفانه‌ترین تحلیل و رقم تاکنونی را ارائه داد. ایسنا نوشت: "کمیته‌ی مزد استان تهران که در این روزها (اواخر اسفند ۹۰) در حال بررسی میزان دستمزد کارگران در سال آینده است. نهایتاً به این جمع‌بندی رسید که حداقل مزد هر کارگر در استان تهران باید یک میلیون و ۳۵۹ هزار و ۴۳۵ تومان باشد. علی‌اکبر عبوضی (رئیس کمیته‌ی مزد استان تهران) در گفت و گو با ایسنا در این زمینه اظهار نظر کرد [و گفت] با بررسی‌هایی که انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که با در نظر گرفتن ۵ قلم کالای اساسی **بهداشت، درمان، خوراک، مسکن، حمل و نقل و انرژی دستمزد کمتر از ۱/۳۵۹/۴۳۵ تومان در تهران زیر خط فقر** است." مهم‌ترین موضوع مورد اشاره در این خبر علاوه بر مبلغ نزدیک به واقعی یک میلیون و سیصد هزار تومان به عنوان حداقل دستمزد کارگران، این است که رقم فوق با احتساب افزایش قیمت ۵ کالای اساسی و در نظر گرفتن یک فاکتور بسیار مهم یعنی **خط فقر** اعلام شده است. در ارزیابی این ارقام متفاوت که از ۴۱۵ هزار تومان تا ۱۴۰۰ هزار تومان در نوسان است باید چند نکته‌ی بدیهی مدنظر قرار گیرد:

I. شورای عالی کار مجمعی سه جانبه است که در هر شرایط - حتی اگر عضو کارگران آن نماینده‌ی واقعی و منتخب کارگران باشد - از منافع اردوگاه سرمایه و دولت سرمایه‌داری دفاع می‌کند.

II. در ایران به دلایل مختلف - که در ادامه‌ی این سلسله مقالات به آن هم خواهید رسید - تشکل‌های مستقل کارگری (مستقل از دولت و مراکز سرمایه) هرگز اجازه‌ی فعالیت علنی و قانونی نداشته‌اند. با این حال همه - از جمله اعضای شوراهای عالی کار - از وجود دست‌کم ۷ تا ۱۰ تشکل و کانون و کمیته‌ی مستقل کارگری مطلع هستند. این نهادها بخش قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر ایران را نمایندگی می‌کنند اما فعالان شاخص آن‌ها نه فقط هرگز محل مراجعه‌ی شوراهای عالی کار نبوده‌اند، بلکه به دلیل دفاع از حقوق هم طبقه‌ی‌هایی خود، تحت فشارهای مختلف قرار داشته‌اند.

III. مساله این است که حتی اگر نماینده‌ی منتخب این تشکل‌ها به عنوان یک عضو رسمی و صاحب رای شورای عالی کار دعوت شود باز هم از این ره‌آورد مشکلات ساختاری طبقه‌ی کارگر ایران به قدرت خود باقی خواهد ماند. در هیچ شورا یا کمیسیون سه جانبه‌ی در هیچ کشور سرمایه‌داری نمی‌توان با قاطعیت و بی‌تخفیف از حقوق واقعی کارگران دفاع کرد.

IV. اگرچه تعیین حداقل دستمزد به زمان خاصی (مثلاً روزهای اسفند هر سال) محدود شده است، اما کارگران و تشکل‌های کارگران می‌دانند حتی در صورت تصویب یک رقم غیر معقول می‌توانند

– و باید – نسبت به تعبیر و افزایش آن مبارزه کنند. مبارزه برای افزایش دستمزد به عنوان بخشی از اولویت‌های مبارزه‌ی طبقاتی تعطیل شدنی نیست. مضاف به این که تشکل‌های کارگری فی الحال موجود می‌توانند از هم اکنون رقم حداقل دستمزد مورد نظر خود را با استدلال و ارزیابی اعلام کنند و برای دستیابی به آن وارد عمل شوند.

کارگران ایران با استفاده از تجربه‌ی اعتراضی کارگران فرانسوی به افزایش سن باز نشسته‌گی خوب می‌دانند که بعد از تصویب یک تصمیم در پارلمان یا دولت کار تمام شده نیست. به همین سبب نیز مصوبه‌ی اخیر شورای عالی کار مبتنی بر افزایش ۱۸ درصدی دستمزدها تا سقف سیصد و هشتاد هزار تومان هر آینه قابل نقض است.

خط فقر داریم؟ نداریم؟

کسانی که اقتصاد را علم نمی‌دانند و شاخص‌ها و آمارهای اقتصادی را یا قبول ندارند و یا به شکلی هپروتی آمارسازی می‌کنند باید هم مانند و وزیر سابق رفاه (اقای عبدالرضا مصری) مدعی شوند که "اعلام خط فقر به چه درد می‌خورد؟" شکل کلان‌تر چنین روی کردی را می‌توان در وعده‌ی سرخرمن ایجاد دو نیم و میلیون شغل از سوی دکتر احمدی‌نژاد ترسیم کرد و حالا که معلوم شده سنگ بزرگ علامت نزدن بوده است و یا گوینده محترم معنای "ایجاد شغل" را و میزان سرمایه گذاری مربوط برای ایجاد هر شغل را و سازوکارهای مربوطه نمی‌دانسته است و یا یحتمل تعداد صفرهای عدد مورد نظر را محاسبه نکرده است، این ادعا به میان آمده است که "اگر بگذارند دولت تا پایان ماموریت خود بی‌کاری را ریشه کن خواهد کرد."

(سخنرانی احمدی‌نژاد در کرج یکشنبه ۲۱ / اسفند ۱۳۹۰)

سالی که قرار بود حاصل "جهاد اقتصادی" باشد با سقوط شگفت‌انگیز ارزش ریال و تعمیق خط فقر و شکست عملی طرح هدف‌مندی یارانه‌ها و افزایش بی‌کاری و تورم و تعطیلی روزافزون مراکز تولید و... همراه شد و فاصله‌ی درآمد با هزینه‌ها را به شکافی عمیق مبدل کرد. دو و نیم میلیون شغل که ایجاد نشد هیچ یا به گفته‌ی یک نماینده‌ی مجلس نهم (داریوش قنبری) "جامعه میان بی‌کاران و بدهکاران تقسیم شد." اینک علاوه بر آن دو و نیم میلیون شغل ایجاد نشده و تعداد نامعلوم کارگران بی‌کار شده قرار است در عرض ۱۶ ماه آینده مجموعاً ۵ تا ۷ میلیون شغل ایجاد شود و دولت دهم بی‌کاری را ریشه کن فرماید. کافیست در نظر داشته باشیم که برای ایجاد هر شغل به طور متوسط مبلغی نزدیک به ۷۰ تا ۹۰ میلیون تومان سرمایه گذاری لازم است. رها کنیم تحلیل ادعاهای بی‌پایه را و به بحث خود باز گردیم!

گفتیم که خبرگزاری ایسنا ضمن اعلام رقم تقریبی یک میلیون و چهارصد هزار تومان به عنوان خط فقر میزان حداقل دستمزد کارگران برای سال ۹۱ را نیز همین قدر الزامی دانسته است. در حال حاضر (۹۰) دستمزد حداقلی کارگران ۴ مرتبه زیر این خط است (۳۳۰ هزار تومان) و حتا خوش‌بین‌ترین تحلیل‌گر مسائل کارگری و اقتصادی کشور نیز نمی‌تواند به مخیله‌اش راه دهد که

دستمزد سال ۹۱ دستکم دو برابر سال گذشته شود (۶۶۰ هزار تومان) و به رقمی نزدیک به نصف خط فقر برسد!! چه کنیم ایران دیگر با استخراج چهار میلیون بشکه نفت خام صد و چند دلاری باز هم باید اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور برای زنده‌گی در یک دوم زیر خط فقر بشکن بزنند! عجب جای تلخ و سرد و سیاه و خاموشی است این زیر خط فقر!

در ایران معمولاً وقتی صحبت از خط فقر نسبی یا شدید می‌شود بلافاصله تمام نگاه‌ها به پنج یا شش مورد از لوازم حیاتی زنده‌گی متعارف معطوف می‌شود. مسکن، خوراک، پوشاک، درمان، بهداشت و حداکثر آموزش! در این ارزیابی‌ها فی‌المثل نیازهای فرهنگی در سبد کالاهای مورد نیاز خانوار نمی‌نشیند. ورزش و مسافرت و سینما و کتاب "بورژوازی" تلقی می‌شود و غذا در نان و پنیر درویشی بدون کلسترول گوشت قرمز جا می‌گیرد. به نظر ما و با توجه به درآمدهای ارزی دولت غذای هر ایرانی می‌باید بر پایه‌ی تهیه و تامین کافی این اقدام شکل بگیرد:

- آرد، رشته، غلات، نان و فرآورده‌های آن.
- گوشت (قرمز - سفید).
- شیر و فرآورده‌های آن، تخم مرغ.
- روغن و چربی‌ها.
- میوه‌ها و سبزی‌ها.
- خشکبار و حبوبات.
- قند و شکر، شیرینی، چای، قهوه و کاکائو.

همچنین نیازهای اساسی هر شهروند می‌باید بر مبنای تامین مکفای این اقدام صورت بندد:

- مسکن مناسب در سطح و متراژ اعضای خانوار.
- پوشاک و کفش.
- بهداشت و درمان.
- آموزش و به طور کلی تحصیلات از مطلع ابتدایی تا مقطع دانشگاهی و هر نوع آموزش دیگر از جمله آموزش زبان و سایر مهارت‌های مورد نیاز برای زنده‌گی مانند کامپیوتر و غیره!
- لوازم و اثاثیه‌ی و ملزومات خانوار.
- حمل و نقل.
- فرهنگ و ارتباطات از قبیل کتاب و روزنامه و اینترنت.

تنها با احتساب همه‌ی این موارد است که می‌توان خط فقر و میزان واقعی دستمزد را بسنجید. بر همین مبنا است که حسین راغفر (اقتصاد خوانده‌ی متمایل به نئوکینزین‌ها) در سال ۱۳۸۶ از رشد سالانه‌ی ۱۸ درصدی خط فقر شدید (و به تعبیر خط فقر مطلق = Absolute poverty) سخن گفته و در همان سال ۳۵ درصد جمعیت کشور را در خط فقر شدید دانسته است. این که با توجه به کاهش درآمدها و افزایش هزینه‌ها، ظرف چهار سال گذشته چند درصد دیگر از مردم شریف ایران

به زیر این خط سیاه فرو غلتیده‌اند بر نگارنده دانسته نیست. با این "رشد و ترقی" کشور که از زبان و نتیجه‌ی تحقیقات یک مدرس دانشگاه‌های دولتی ایران بیان شده است، حالاً می‌توان فهمید که چگونه در سال ۱۳۵۷ با دستمزد یک ماه کارگر می‌شد دو سکه‌ی تمام و یک نیم سکه‌ی طلا خرید اما در سال ۱۳۹۰ (سی و سه سال بعد از انقلاب اسلامی) و متعاقب این همه هیاھوی عدالت محوری فقط می‌شود یک نیم سکه خرید. این نکته را رئیس کانون هماهنگی شورای اسلامی خراسان رضوی به خبرگزاری ایلنا گفته. همو افزوده "در سال ۱۳۵۷ با دستمزد یک ماه کارگر می‌شد ۱۶۰ کیلو گوشت گوسفند خرید در سال ۱۳۹۰ می‌توان حداکثر ۱۶ کیلو خرید." در این مجال مجمل نمی‌خواهم از فقر نسبی (Relative poverty) = عدم بهره‌مندی از معدل امکانات مورد نیاز زنده‌گی، فقر همیشه‌گی (Permanent pov. = مزمن شدن فقر)، فقر فراگیر (Mass pov.)، فقر ذهنی (Subjective pov.)، فقر جزئی (Partial pov. = عدم تامین مسکن یا اتوموبیل) فقر فزاینده (Increasing pov.) = فقری که به مرور زمان تشدید می‌شود مورد ایران) و... شاخص‌های اندازه‌گیری فقر و الگوی پیش‌نهادی انستیتو تغذیه و معیارهای رفاه و توسعه‌ی انسانی سخن بگویم و لاجرم به ذکر مصیبت کشیده شوم.

این سلسله مقامات را با طرح و تبیین مواضع مارکس و انگلس در خصوص افزایش دستمزدها در متن مبارزه‌ی طبقاتی پی خواهم گرفت.

بعد از تحریر

۱. سایت فرارو در تاریخ ۸ اسفند گزارش تکان دهنده‌ی تحت عنوان "این شکاف را چه کسی پر می‌کند" منتشر کرده و از فاصله‌ی درآمدها با هزینه‌ها سخن گفته است. این سایت رسمی و دولتی که قصد "اقدام علیه امنیت ملی و تشویق افکار عمومی" نداشته، ضمن اشاره به هزینه‌ی یک میلیون و دویست هزار تومان سبد خانوار طی گزارش ارزش جمعی از جمله نوشته است:

«سال گذشته [۸۹] با اجرای هدف‌مندی یارانه‌ها، این فاصله‌ها [فاصله درآمد با هزینه] عمق بیشتری یافت. به طوری که علی‌رغم هزینه‌های سبد خانوار که در **خوش‌بینانه‌ترین حالت ۸۵۰ هزار تومان** تخمین زده می‌شد، حداقل دستمزد ۳۰۳ هزار تومان تعیین شد. کارگران زحمت‌کش نیز در **تلاشی بی‌ثمر برای پر کردن این فاصله‌ی ۵۴۷ هزار تومانی** روز به روز بیش‌تر درگیر مشکلات اقتصادی شدند و هر روز بر میزان بدهی و کسری‌هایشان افزوده شد... در این بین پرداخت **نقدی یارانه‌ها** نیز نتوانست به بهبود زنده‌گی مردم کومک کنند. مهدی نجف‌پور عضو هیات مدیره‌ی اتحادیه‌ی کارگران قراردادی و پیمانی کشور در این باره گفته است که براساس تحقیقات میدانی تقریباً تمام یارانه‌ی نقدی دریافتی توسط خانوارهای کارگری صرف پرداخت افزایش هزینه‌های ناشی از حاصل انرژی می‌شود.» (تاکیدها از من است)

کد مطلب: ۱۰۵۸۸۴

(<http://www.farara.com/vdcdik0foyt0zj6.2a2y.html>)

۲. کمتر از دو هفته بعد رسانه‌های رسمی و دولتی ایران در صفحه‌ی نخست خود این تیتراژ را پوشش دادند:

«در اجتماع پر شور مردم کرج رئیس جمهور: کشور از پایه‌های اقتصادی مستحکمی برخوردار است.»

۳. و من با استناد به تحلیل آمارهای سایت فرارو بار دیگر این جمله‌ی کلیشه‌ی خود را تکرار می‌کنم که، بدون اعتلای زنده‌گی اقتصادی نمی‌توان از استقلال سیاسی سخن گفت. و به یاد می‌آورم روزی روزگاری سال که نو می‌شد، در کنار ماهی قرمز و شمعدانی و بوی عیدی "شوق یک خیز بلند" را تجربه می‌کردیم اینک اما:

تا نیاز نان

به چشم آدمی می‌جوشد از بی‌داد

ای بهار نامبارک

مقدم ات ناشاد

من کدامین دست‌ها را بفشرم باشوق

تا بگویم عیدتان اینک مبارک باد!

انگار همین دی روز بود که رفته بودم ملاقات فریدون مشیری. واپسین دیداری که شرح اجمالی اش را در کتابی نوشته‌ام.

#####

مبارزه ی طبقاتی برای افزایش دستمزد

۲. مطالعات گسترده‌ی مارکس و انگلس...

محمد قراگوزلو

QhQ.mm22@Gmail.Com

درآمد

الف. در بخش نخست این مقاله به مقوله‌ی افزایش دستمزد به اعتبار دو مولفه‌ی **نرخ تورم** و **خط فقر** پرداختیم و حداقل دستمزد اعلام شده برای سال ۹۱ را در حد فاصل ۳ تا ۴ برابر کمتر از خط فقر ارزیابی کردیم. همچنین تلاش مستمر به منظور افزایش دستمزد را یکی از اولویت‌های مبارزه‌ی طبقاتی کارگران دانستیم که برخلاف مصوبات شورای عالی کار محدود به اواخر اسفند نمی‌شود. واضح است که اولویت‌های مبارزه‌ی طبقاتی در شرایط کنونی ایران از حدود افزایش دستمزدها فراتر می‌رود و سطوح گسترده‌ی از مبارزه‌ی **تهاجمی** و البته متشنت برای **لغو قراردادهای موقت** و **دریافت دستمزدهای معوقه** را فرا می‌گیرد و این قابلیت را دارد که به گستره‌ی **دفاع از حقوق کارگران بی‌کار شده، دفع تهاجم استثمار مضاعف پیمان‌کاری‌ها، حمایت از حقوق زنان خانه‌دار** تا مبارزه برای **آزادی فعالان کارگری** و به تبع آن بسط آزادی‌های سیاسی وارد شود. علاوه بر این‌ها مبارزه‌ی جاری برای **ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری** و به رسمیت شناخته شدن حق **اعتصاب** و **تظاهرات** نیز کشف تازه‌ی نیست و در سنت‌های یکصد ساله‌ی جنبش کارگری ایران پشتوانه‌ی قاطع مبارزاتی دارد.

ب. ما، در سلسله مقالات سه‌گانه‌ی که به مناسبت **یک ماه** سال گذشته (۱۳۹۰-۲۰۱۱) نوشتیم، با تأکید بر **"امکان عروج طبقه‌ی کارگر"** در متن بحران جهانی اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری و اشاره به بخشی از مواضع و **ظرفیت‌های اعتراضی رو به تعرضی کارگران** در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و تبیین ماهیت طبقاتی انقلاب‌های نیمه تمام آفریقای شمالی و خاورمیانه، بر این نکته پای فشرده‌ی ما که جنبش اشغال وال استریت با وجود جهت‌گیری مترقی و رادیکال ضد کاپیتالیستی هنوز جنبش هژمون طبقه‌ی کارگر متحرب نیست. جنبشی که بی‌بهره از رهبری طبقه‌ی کارگر آگاه، متشکل و رزمنده باشد، سرانجام در متن یک سلسله تغییرات رفرمیستی - حداکثر از نوع کینزینی - به خانه باز خواهد گشت. در چنین شرایط پیچیده‌ی طبقه‌ی کارگر می‌تواند - و راستش چاره‌ی ندارد - ضمن حمایت از همه‌ی کسانی که برای کسب کار و رفاه و پس گرفتن خانه‌های حراج شده از سر و کول وال استریت بالا می‌روند، برنامه‌ی خود برای تغییر جهان را به پلاتفرم اصلی این جنبش‌ها تبدیل کند.

"حمایت" صرف و مطلق از مبارزات و مبارزان ضد کاپیتالیستی به یک مفهوم سقوط در اکونومیسم ناب و روی‌کردی سلبی است که وقتی با حمایت از مبارزه‌ی صرفاً ضد "امپریالیستی" و ضد جنگ در ایران توأم می‌شود، شیوه‌ی جدیدی از مواضع پرو شوروی حزب توده را بازتولید می‌کند. کسانی این موضع ما را آرمان‌گرایی خوانده‌اند و کسان دیگر این تحلیل‌ها را به نظرات "دیوانه‌گان" مانسته دانسته‌اند. اگر نقد منشویسم و ارتجاعی خواندن خیزش بورژوازی لیبرال ایران آرمان‌گرایی است، اگر رد مستدل هر نتابنده‌ی که از چپ بودن فقط سیل و صدای گُلفت را یک می‌کشد و به بهانه‌ی ضدیت با حمله‌ی کذابی لشکریان در مانده‌ی ناتو ناسیونالیسم ملی - مذهبی‌اش را در قالب نوازش گربه‌ی عزیز ماست‌مالی می‌کند، آرمان‌گرایی است، اگر دفاع از ضرورت حیاتی هژمون شدن جنبش کارگری بر هر جنبش اجتماعی مترقی و تحلیل سوسیالیستی مرحله‌ی انقلاب "دیوانه‌گی" است... پس خوشا آرمان‌گرایی و جنون! هر "ضد کاپیتالیستی" که یک دست جام باده‌ی شیرین عبادی و دست دیگر پرچم کمپین امضا و صلح و فتوای آیت‌الله صانعی بلند کرده است، ضد کاپیتالیست نیست. مضاف به این‌که سوسیالیسم این حضرات نیز در نهایت چیزی است شبیه سوسیال نئولیبرالیسم تونی بلر و زاپاترو و پاپاندرو. نوع و اکس خورده‌ی میتران! لیبرالیسم لیبرتر شرقی!

□ □ □

باری اگر تیغ اجل مجال دهد، خواهیم کوشید در این سلسله مقالات به اجمال اما در فواصل مجمل مهم‌ترین اولویت‌های جنبش کارگری را نقد و بررسی کنیم. تامل شتابزده در خصوص تعمق مارکس و انگلس پیرامون فرایند بحران سرمایه‌داری، رهنمود غلط یا توصیه‌های بد ایشان به طبقه‌ی کارگر آلمان در جریان بحران ۸-۱۸۴۶ (که به پیراهن عثمان حقانیت طلبی منشویک‌ها تبدیل شده)، ارزیابی تئوری‌های کینز - گیدنز درباره‌ی کار و دستمزد و به دنبال آن مسایل مشخص‌تری همچون موانع ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری (استبداد، آگاهی، سبک کار)، تشکل به عنوان هدف اولیه یا کسب هژمونی بر جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه، وضع حال جنبش کارگری (تعرض یا تدافعی)، توازن قوا، بی‌ربط شدن چپ جدا مانده از طبقه با مبارزه‌ی طبقاتی، تحزب طبقه‌ی کارگر و عدم امکان بسته‌بندی طبقه و صدور آن به فراسوی مرزها به قصد کسب آگاهی و برای خود شدن، مجازی شدن مبارزه‌ی طبقاتی و سرنوشت مشترک چپ سکتی پیر و فرتوت با کموناردهای فراری، صادرات خرده بورژوا از

فرودگاه‌های رسمی داخلی به کشورهای اروپایی تحت عناوین پرطمطراق فعال کارگری و دانشجویی و زنان و غیره هر کدام به اندازه‌ی امکان و توان ما تجزیه و تحلیل خواهد شد.

مطالعات گسترده‌ی مارکس و انگلس درباره‌ی فرایند بحران سرمایه‌داری

اهمیت تاریخ ساز سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس فقط معطوف به نقد سوسیالیسم اتوپیک اوئن، فوریه و کابه یا مرزبندی با دیالکتیک ایده‌آلیستی هگل و دیالکتیک صوری و مشاهده‌گر فوئر باخ و نقد پرودون و دورینگ به تنهایی نیست. علاوه بر تمام این‌ها مطالعات عمیق مارکس و انگلس در خصوص شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری و تدقیق ساختارهای بحران‌زا و دوره‌ی مینای کم و بیش دقیقی از کلیات یک اقتصاد سوسیالیستی را نیز تدوین کرد. این شیوه‌ی اقتصادی اگرچه در چارچوب تولید آگاهانه یا تولید برای نیازها شکل خواهد بست، اما طرحی از پیش آماده نیست. مهم‌ترین وجه ابتدایی چنین اقتصادی البته تبدیل مالکیت خصوصی بر وسائل تولید به مالکیت اشتراکی و اجتماعی و لغو کارمزدی است. در عین حال نکته‌ی مهم در مطالعات مارکس و انگلس شناخت قوانین بنیادی سرمایه‌داری و تبیین آن در هر دوره‌ی تاریخی بوده است. در واقع به یمن همان مطالعات و کشف‌های تاریخی‌ست که می‌توان اشکال پیشرفته‌تر سرمایه‌داری را نیز در هر لحظه تبیین کرد. تحقیق وسیع و روی‌کرد اخیر (۲۰۱۰) دیوید هاروی به کاپیتال - در کتاب "معمای سرمایه"^۱ - و نگاه تیز تری ایگلتون به "چرا مارکس حق داشت" در واقع کشف مجدد یا بازگشت به مطالعات مارکس و انگلس برای ارائه‌ی تبیینی نو از وضع کنونی سرمایه‌داری-ست.

بدین ترتیب مراجعه به دست‌آوردهای مطالعاتی بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی، با تاکید بر روند تحقیقاتی ایشان می‌تواند ما را در نقد صورت‌مندی‌ها جدید بحران و شناخت مکانیسم امکان‌فرو پاشی سرمایه‌داری کومک کند.

روند بحران رکود بهبودی رونق

بحران به دقیق‌ترین شکل ممکن در مطالعات مارکس و انگلس مورد تجزیه و تحلیل علمی و تاریخی قرار گرفته است. آنچه که در این مطالعات مکتوب به درستی تدقیق نشده است، چگونه‌گی گذار از بحران سرمایه‌داری به سوی شیوه‌ی تولید سوسیالیستی است. پوزیتیویسمی که از انترناسیونال اول و دوم تاکنون بر مارکسیسم ارتدوکس حاکم بوده، به یک معنا ناشی از همین ابهام است. از درون چنین پوزیتیویسمی است که بسط بازتولید و نحوه‌ی گذار سرمایه از اعماق بحران‌های بزرگ نه فقط به درست نقد نمی‌شود، بل‌که این انگاره بیرون می‌آید که گویا مارکس وقوع بحران‌های بزرگ را به عروج اجتناب‌ناپذیر سوسیالیسم پیوند زده است.

مارکس و انگلس پیش از ملاقات با یکدیگر، مطالعات جدی خود را در مورد اقتصاد سیاسی و بحران سرمایه‌داری در دوره‌ی بعد از بحران ۴۲-۱۸۴۱ آغاز کردند. بحرانی که به عنوان "فاجعه‌بارترین رکود اقتصادی قرن نوزدهم" توصیف شد و هیچ یک از ایشان برای فهم و توضیح آن آماده‌گی نداشتند. مطالعات مارکس زمانی شکل بست که حکومت نشریه‌ی *rheinische zeitung* را - که مارکس ویراستارش بود - تعطیل کرد و او لاجرم به پاریس رفت. کم و بیش در همین زمان نیز انگلس برای انجام یکسری کارهای تجاری و بازرگانی ریسندگی به منچستر رفته بود. چنان‌که دانسته است، مارکس در پاریس به جریانان‌ها و گرایش‌های (trends and tendencies) مختلف جنبش سوسیالیستی و کارگری وصل شد و در همان حال انگلس در منچستر خود را در میان طبقه‌ی کارگر رشد‌یابنده و معترض انگلستان دید. طبقه‌ی که تحت لوای جنبش چارتریستی حرکت و مبارزه می‌کرد. در واقع مارکس و انگلس در دو موقعیت تقریباً متفاوت قرار گرفته بودند. به همین سبب نیز مطالعات معطوف به نقد اقتصاد سیاسی مارکس با مباحث فلسفی جاری در محیط پیوند خورد و انگلس در شرایطی دیگرگون به سوی بررسی نحوه‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی سمت‌گیری کرد. در این دوران مارکس - که هنوز با ساختارهای هگلی اندیشه‌های خود دست به‌گریبان بود - به تدوین مرزبندی‌های خود با هگلی‌ها پرداخت و نقد نظریه‌ی هگل در خصوص دولت (۱۸۴۳) و نقد "فلسفه‌ی حق هگل" را منتشر کرد. انگلس که با دغدغه‌های دیگری سر و کار داشت به تدوین طرح خلاصه‌ی نقد اقتصادی سیاسی (۱۸۴۴) وارد شد و اثری را فرموله کرد که بعدها زیرساخت‌های اصلی تئوری بحران از منظر مارکس را نیز شکل داد. در این طرح اجمالی، انگلس متعاقب نقد مقولات اقتصادی مطرحه در اقتصاد سیاسی کلاسیک (مالکیت خصوصی، ارزش، مبادله، قیمت، بهره، کار، سرمایه) به طرح و شرح موضوع رقابت میان سرمایه‌داران، کارگران و به طور کلی طبقات دست‌زد و مولفه‌ی همچون انحصار و بحران‌های بازرگانی را تجزیه و تحلیل کرد. دست‌آوردهای تئوریک انگلس در این

مدت، سخت قابل تامل است. به نظر انگلس بحران ناشی از پیشی گرفتن تولید از بازار است: «اگر تقاضا بیش‌تر از عرضه باشد قیمت‌ها افزایش می‌یابند و در نتیجه عرضه تا میزان معینی تحریک می‌شود و به محض آن که بازار رنگ عرضه را می‌بیند، قیمت‌ها نزول می‌کنند. در صورتی‌که عرضه بیش از تقاضا باشد، تنزل قیمت‌ها تا آن جا پیش می‌رود که تقاضا بار دیگر تحریک می‌شود و به شکلی پایان‌ناپذیر ادامه می‌یابد...» (Engels.F, 1843:433)

در نتیجه‌ی این مکانیسم، ناگزیر اضافه تولید پیش می‌آید. به نظر انگلس این ناترازمندی که منجر به بحران می‌شود، ناشی از فقدان یک نظام اجتماعی ناظر بر تولید است. نظامی که میزان عرضه را بر اساس اندازه و نیاز و تقاضا کنترل کند. انگلس به درستی رمز جنون آسای رقابت میان سرمایه‌داران را کشف کرده و به دقت دریافته بود که:

«قانون رقابت این است که عرضه و تقاضا همیشه در تلاش برای تکمیل یک‌دیگرند... اگر تولیدکننده‌گان می‌دانستند که نیاز مصرف‌کننده‌گان چه قدر است، اگر تولید را سازمان می‌دادند، اگر آن را بین خود تقسیم می‌کردند، آن‌گاه نوسانات رقابتی و گرایش آن به بحران غیر ممکن می‌شد... مبارزه‌ی سرمایه علیه سرمایه، کارگر علیه کارگر، زمین علیه زمین و غیره تولید را به تب داغ می‌کشاند.» (Ibid, PP, 433-435) در زمینه‌ی پیشنهاد انگلس بنگرید به: (قراگوزلو، ۱۰۴-۱۰۲: ۱۳۸۸)

اگرچه انگلس در این تحقیقات و اثر خود: (Outline of critique of political economy) به وضوح وارد تعلیل ساختارهای بحران سرمایه‌داری و سبب شناخت اضافه تولید و بحران و بهبودی و رونق سرمایه‌داری نشد و تبیین چپستی سبقت گرفتن تولید و عرضه‌ی بی‌برنامه و فاقد دستور نظام اجتماعی از تقاضا را مسکوت نهاد، اما همان مطالعات نکته‌ی بسیار مهم ادواری بودن فرایند بحران اضافه تولید را مورد توجه قرار داد: «بحران‌های تجاری همچون ستاره‌های دنباله‌دار ظاهر می‌شوند و ما اکنون می‌دانیم که به طور متوسط هر پنج تا هفت سال یکبار به وقوع می‌پیوندد. در هشتاد سال گذشته این بحران‌های تجاری به شکلی منظم رخ داده‌اند.» (Ibid, P.433)

علاوه بر این نکته‌یابی دقیق، انگلس از مطالعات خود به چند کشف تاریخی بسیار مهم نیز دست یافت، که بعدها مورد توجه او و مارکس در تبیین تئوری بحران قرار گرفت. انگلس با فراستی کم مانند فهمید که بحران‌های ادواری با پیشرفت و تکامل سرمایه‌داری به گونه‌ی تصاعدی حادث می‌شوند و عمومی‌تر می‌شوند و تعمیم بحران سرمایه‌داری در چارچوب افزایش تضاد میان طبقات دارا و ندار امکان بروز انقلاب سوسیالیستی را تسریع می‌کند. **لغزش تحلیل تئوریک و تاریخی انگلس این بود که او امکان فروپاشی سرمایه‌داری متعاقب وقوع یک بحران بزرگ را به نحوی اجتناب‌ناپذیر به شرایط انقلابی پیوند زد و فروپاشی سرمایه‌داری بحران زده را امری قطعی دانست و از امکان و توان ترمیم سرمایه‌داری به منظور عبور از بحران به ساده‌گی گذشت.** تصویری که انگلس از انقلاب عظیم اجتماعی متأثر از وخامت اوضاع سرمایه‌داری به دست می‌دهد، به تأکید خود او در ذهن هیچ یک از فیلسوفان و اقتصاددانان نیز نمی‌گنجد. آن‌چه که انگلس گفت و توجه مارکس را نیز برانگیخت معطوف به این نظریه بود که:

«در پیشرفت تولید باید مرحله‌ی فرا برسد که در آن به قدری نیروی کار زیادی وجود داشته باشد که به تبع آن توده‌ی عظیم فرودستان چیزی برای ادامه‌ی زنده‌گی ندارند و مردم به دلیل وفور (کوه کالا) گرسنه‌گی می‌کشند.» (Ibid, P.435)

طرح اجمالی انگلس در سال ۱۸۴۴ مورد توجه مارکس قرار گرفت. چنان‌که از آن به عنوان اثری مهم یاد کرد و آن را به موجزترین شکل ممکن (دو صفحه) باز نوشت. در این سال (۱۸۴۴) مارکس ضمن تدوین و تنظیم "دست نوشته‌ها" در اشاره‌ی شتاب‌زده و کوتاه از طرح اجمالی انگلس گذشت. دست نوشته‌ها در تابستان سال قبل از ملاقات با انگلس جمع‌بندی شد. در این برهه مارکس هنوز تمام اهتمام نظری خود را معطوف شناخت انتقادی آثار اقتصاددانان کلاسیک (از جمله فیزیو کرات‌ها، ریکاردو، اسمیت) و نحله‌های مختلف سوسیالیست‌ها (مانند سنت سیمون، پرودون، باوئر، استرینر و غیره) کرده بود. در این دوران چند مقاله در حمله به سیاست‌های نادرست سوسیالیست‌های اتوپیک منتشر شد. به موازات این نقدها مارکس به یک پوست‌اندازی اساسی فلسفی نیز دست زد و ضمن مرور اندیشه‌های فلسفی و تعلقات ذهنی گذشته‌ی خود مدار حرکت‌اش را بر محور **مبارزه‌ی طبقاتی کارگران** تنظیم کرد. در پاییز ۱۸۴۴ کتاب "خانواده‌ی مقدس" منتشر شد. این اثر حاصل کار مشترک مارکس و انگلس بود

و هدف‌اش را در نقد هگلی‌های جوان (باوئر و استرینتر) دنبال می‌کرد.

انگلس در کنار همکاری با مارکس به طور منفرد نیز قد کشید و تحلیل بسیار دقیقی از چگونگی پیشرفت مادی مبارزه‌ی طبقاتی و شکل‌بندی انباشت سرمایه ارائه داد. کتاب جامع "وضعیت طبقه‌ی کارگر انگلیس" در همین سال (۱۸۴۵) نوشته و به "طبقه‌ی کارگر بریتانیای کبیر" پیشکش شد. تمام توجه انگلس در این کتاب نیز به ارتباط بحران و مبارزه‌ی طبقاتی از مدخل رقابت صنعتی و ادواری بودن آن متمرکز شده است. واضح است که در این اثر، جمع‌بندی کامل‌تری - نسبت به "طرح اجمالی" - از بحران ناشی از اضافه تولید به دست آمد. اگرچه انگلس باز هم از دلایل اصلی اشباع شدن بازار گذشت، اما فرض او بر این پایه مستقر بود که سرریز شدن بازارها از یک کالای خاص، نتیجه‌ی این مشکل ساختاری‌ست که سرمایه‌داران قادر به درک زمان و روز واقعه نیستند. نکته‌ی مهم دیگر این اثر انگلس نگاه دقیق او به "چیستی حفظ رقابت کارگران به عنوان کلید کنترل آنان از سوی سرمایه‌داران" بود. انگلس توضیح داد که چرا و چگونه ایجاد "ارزش ذخیره‌ی بی‌کاران" گستره‌ی تقسیماتی را دامن می‌زند که رقابت زیان‌آور کارگران بر پایه‌ی آن واقع شده است. انگلس خاطر نشان شد که رشد سریع ارتش ذخیره‌ی بی‌کاران در فرایند بحران اگرچه به تضعیف کارگران مزدی و تقلیل دستمزد می‌انجامد اما در همان حال به رشد کشمکش‌های طبقاتی نیز کمک می‌کند. انگلس در مورد وضع زنده‌گی کارگران بی‌کار شده نوشت:

«این کارگران به گدایی درمی‌غلتنند، اما مانند گداهای خیابانی گردن کج نمی‌کنند. این کارگران به اعتبار کمیت‌شان سرمایه‌داران و دولت‌های سرمایه‌داری را زیر فشار می‌گذارند. در نتیجه، تنش‌هایی در جامعه به وجود می‌آید. در میان کارگران شور و شوق و خشم مبارزه شعله‌ور می‌شود و تا وقوع قیام عمومی در مناطق تولید پیش می‌رود.» (Ibid, P.381)

فصل درباره‌ی "جنبش کارگری" تنش‌هایی را پیش می‌کشد که از سوی کارگران معترض شکل می‌گیرد و در مسیر خود به انسجام طبقاتی و تشکیلاتی اتحادیه‌های صنفی و مجامع کارگری می‌انجامد. چنین مبارزاتی در تحلیل انگلس اگرچه قادر به تغییر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری نیست اما استمرار این مبارزات سبب می‌شود که بورژوازی از یورش به معاش پرولتاریا - از جمله کاهش دستمزدها - ناتوان بماند.

در مورد مبارزات اتحادیه‌ی، بعد از این سخن خواهیم گفت تاکید انگلس بر نقش و اهمیت اتحادیه‌ها، به ویژه در راه کسب امتیازات صنفی و دفاع از دست‌آوردهای جنبش کارگری قابل تامل است. از منظر همین شناخت دقیق از ضرورت شکل‌بندی اتحادیه‌ها بود که انگلس مبارزه‌ی چارنیستی طبقه‌ی کارگر انگلستان را تأیید کرد. حمایت صریح انگلس از جنبش چارنیستی، از یکسو معطوف به حمایت از جنبش مادر و همیشه جاری طبقه‌ی کارگر بود - که می‌توانست در صورت استمرار به عروج سوسیالیسم بینجامد - و از سوی دیگر نقدی همه‌سویه علیه سوسیالیسم بورژوایی انگلیسی (اوتنیسم) و اتوپیت‌های فرانسوی بود. "ایده‌نولوژی آلمانی" (۴۵-۱۸۴۴) و "فقر فلسفه" (۱۸۴۷) اگرچه نقد ماتریالیسم مشاهده‌گر فوئر باخ و ذهنی‌گرایی فلسفه‌ی فقر پرودون را هدف گرفته بود، اما در این آثار به تدریج مولفه‌ی اصلی و مرکزیت تضاد طبقاتی در مسیر تکامل اجتماعی مورد توجه مارکس قرار می‌گیرد و رگه‌های واضحی از تحقیقات انگلس (طرح اجمالی) وارد ساز و کارهای فکری مارکس می‌شود. از تدوین این اثر به بعد است که مارکس و انگلس بر نگاه خود به تاریخ جوامع پیشین - در مقام تاریخ مبارزه‌ی طبقات - وسعت می‌بخشند و به عنوان نگرش تاریخی خود تفکیک میان نیروهای مولد و نقش و تکامل این نیروها در روابط تولیدی را برجسته می‌کنند. مارکس که پس از اخراج از پاریس - توسط حکومت گیزو - به بروکسل رفته بود پس از تکمیل مباحث "ایده‌نولوژی آلمانی" به اتفاق انگلس تصمیم به ایجاد یک کمیته‌ی مکاتباتی کمونیستی (communist correspondence committee) گرفت. وظیفه‌ی این کمیته ابتدا ایجاد ارتباط وسیع با هوادارانی بود که به تحلیل‌های ایشان گرایش داشتند. کمیته‌ی کومک کرد تا مارکس و انگلس به وسیله‌ی نامه‌ها و نشست‌ها پیشروان رزمنده‌ی طبقه‌ی کارگر آلمان و فرانسه و انگلستان را به هم‌دیگر متصل کنند. آنان روی جذب انجمن عدالت (league of just) متمرکز شدند. این انجمن را جمعی از مهاجرین مخفی و چپ آلمانی در لندن تاسیس کرده بودند. افرادی که با بلانکیسم و اتوپیسمرز بسته و به جنبش کارگری - از جمله چارنیسم - سمت گرفته بودند. پیوند پیشینی انگلس با چارنیست‌های انگلیسی این ارتباط را آسان می‌کرد. در این دوران تلاش آنان برای جذب پرودون ناکام ماند و مارکس در پلمیکی جانانه (فقر فلسفه، ۴۷-۱۸۴۶) پنبه‌ی تئوری‌های پرودون (فلسفه‌ی فقر) را زد. پرودون افزایش دستمزدها را به سود افزایش قیمت‌ها و در نتیجه کمیابی کالا و فقر فرودستان می‌دانست. مارکس در نقد خود به پرودون از تحلیل‌های انگلس درباره‌ی دستمزدها بهره برد و

متدولوژی تئوری پرودون را در هم شکست. مارکس با اشاره به این که **مبارزات دستمزدی نه تنها منجر به افزایش قیمت‌ها نشده، بلکه به گسترش تولید نیز انجامیده است** - چرا که سرمایه‌داران مجبورند ابزار تولید را نوسازی کنند - علیه نظرات پرودون استدلال‌های عینی را به میان گذاشت. در این جا مارکس بر ضرورت نقش مبارزات اتحادیه‌یی در پیشبرد اهداف صنفی و طبقاتی کارگران پای فشرد:

«صنعت بزرگ تعداد زیادی از مردمی که هم‌دیگر را نمی‌شناسند، در یک مکان متراکم می‌کند. رقابت بین کارگران منافع آنان را شکننده می‌سازد اما حفظ دستمزدها نفع مشترکی علیه کارفرمایان است. به همین سبب نیز مبارزه برای دستمزد، کارگران را پیرامون یک تفکر و هدف مشترک متحد و مقاوم می‌کند.» (Marx, 1847:210)

بسط مبارزات اتحادیه‌یی تا شکل‌بندی طبقه‌ی کارگر از **طبقه‌ی در خود به طبقه‌یی برای خود** در همین اثر مارکس به درستی مورد توجه قرار گرفته است:

«اگرچه نخستین آماج مقاومت صرفاً حفظ دستمزدها بود اما همان گونه که سرمایه‌داران برای حفظ منافع خود متحد می‌شوند و اتحادیه تشکیل می‌دهند، کارگران نیز در روند مبارزه از انزوا بیرون می‌آیند و به صورت گروه‌های متشکل دست به مقاومت علیه سرمایه می‌زنند. در جریان این مبارزه مستمر و پی‌گیرانه - که شکل یک جنگ داخلی واقعی است - اتحادیه‌ها به تدریج خصالتی سیاسی به خود می‌گیرند. و زمانی که طبقه‌یی برای خود ساخته شد، کارگران می‌توانند از منافع همه‌جانبه‌ی طبقاتی خود دفاع کنند.» (Ibid, P.210-211)

آنچه که انگلس در طرح اجمالی "مدرسه‌ی جنگ" خوانده بود، در قالب‌بندی مارکس تمرینی برای خلع ید بورژوازی از عرصه‌ی قدرت سیاسی تلقی و تفسیر شد.

در اواخر سال ۱۸۴۷ و طی ژانویه‌ی ۱۸۴۸، مارکس بر زمینه‌ی دست‌نوشته‌ی "اصول کمونیسم" انگلس، مانیفست کمونیست را تدوین کرد. مانیفست در آستانه‌ی انقلاب‌های گسترده‌ی بورژوازی اروپا نوشته شد و تحلیل جامعی از توسعه‌ی سرمایه‌داری و مناسبات بورژوازی - پرولتاریا بر مبنای مبارزه‌ی طبقاتی به دست داد.

در عین حال، مارکس پس از تکمیل اثر مهم "ایدئولوژی آلمانی" و در پرتو همین اندیشه به بررسی اشکال داد و ستد اجتماعی پرداخت و به اتفاق انگلس طرح تازه و مدونی در خصوص تعلیل بحران‌های اقتصادی سیاسی در انداخت و از "تاریخ قیام نیروهای مولد مدرن علیه شرایط تولیدی مدرن" سخن گفت. در این اثر اشاره به ادواری بودن بحران - که پیش‌تر از سوی انگلس مورد توجه قرار گرفته بود - با دقتی خاص تئوریزه شد:

«کافیست به بحران‌های تجاری اشاره شود که به محض برگشت ادواری‌شان به شکلی تهدید آمیزتر از گذشته جامعه‌ی بورژوازی را در معرض نابودی قرار می‌دهند. در این بحران‌ها یک اپیدمی به وجود می‌آید که در تمام تاریخ گذشته به نظر مسخره می‌آمد: اپیدمی اضافه تولید. در چنین شرایطی تمدن بیش از حد وجود دارد، و مسائل بیش از حد، صنعت بیش از حد، تجارت بیش از حد... اما اوضاع جامعه‌ی بورژوازی بیش از حد تنگ است. آن قدر تنگ که نمی‌تواند ثروتی را که [به پشتوانه‌ی نیروی کار] به وجود آورده است در برگیرد.»

(Marx and Engels, 1976: 489-490)

اگرچه مارکس و انگلس درباره‌ی مکانیسمی که به مراتب فراتر از "فروپاشی تجاری" بود و فروپاشی نظام تولید سرمایه‌داری را فرا می‌گرفت، هرگز تبیین مستقلی ارائه ندادند و چپستی به هم خوردن تعادل نیروهای مولد را روشن نکردند، ولی آنان به وضوح نحوه‌ی برخورد بورژوازی با این به هم خوردن کنترل را ترسیم کردند:

«بورژوازی برای برخورد با بحران اضافه تولید از یکسو به از بین بردن اجباری انبوهی از نیروهای مولد دست می‌زند و از سوی دیگر در صدد تسخیر بازارهای جدید و بهره‌مندی کامل‌تر از بازارهای قدیمی بر می‌آید.» (Ibid, P.409)

بخش عمده‌ی تفسیر مارکس و انگلس از چگونگی برخورد طبقه‌ی کارگر با این بحران‌ها را همان روند جاری مبارزات جنبش کارگری چارتیستی انگلستان شکل می‌دهد و در مجموع متأثر از آلترناتیوی است که بر مبنای **مبارزه بر اساس افزایش دستمزد پیرامون تشکلهای اتحادیه‌یی** صورت می‌بندد:

«رقابت روزافزون بین بورژواها و بحران تجاری ناشی از آن، دستمزد کارگران را دچار نوسان می‌کند. برخوردهای متواتر بین کارگران منفرد و بورژواهای منفرد بیش از پیش خصالت برخورد میان دو طبقه را به خود می‌گیرد. در این زمان کارگران به ائتلاف‌های اتحادیه‌یی روی می‌آورند و برای افزایش نرخ دستمزدشان با بورژوازی درگیر می‌شوند.» (Ibid, PP.492-499)

ادامه دارد.....

بعد از تحریر

۱. گمان می‌زنم تکه‌هایی از درآمد این مقاله، به ویژه آن جا که از سرنوشت مشابه کموناردهای تبعیدی و فراری و چپ سکتی فسیل و گسیخته از مبارزه‌ی عینی طبقه‌ی کارگر سخن می‌گوید و شرح آن را به آینده حواله می‌دهد... به مزاج افراد و محفل‌هایی که خود را مصداق این قیاس می‌بینند، تلخ خواهد افتاد. مهم نیست. همه می‌دانند که در متن سیاه‌ترین استبداد تزاری، سوسیال دموکراسی روسیه نه فقط فعال کارگری صادر نمی‌کرد بل که بخش موثری از رهبری بلشویک‌ها در داخل کشور مبارزه می‌کردند.

۲. در عصر ارتباطات که فلان فعال جنبش اشغال وال استریت از اروپای غربی برای رضا شهابی نامه‌ی همدردی می‌نویسد، نمی‌توان پشت شعار "کارگران جهان متحد شوید" پنهان شد و کف مبارزه در پتروشیمی ماهشهر و ذوب آهن را به حریف وانهاد و برای اعضای غایب ت.ژ.ث و سود روضه‌های بدیهی خواند. احتمالاً ویدئو کنفرانس و تکنولوژی وب کم را برای همین مواقع ساخته اند؟! مضاف به این که اتحاد طبقه‌ی کارگر جهانی مستلزم تلاش برای ایجاد وحدت طبقاتی در میان کارگران داخل است.

۳. اگرچه سوسیالیسم اردوگاهی برآمده از تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" شکست خورده است اما برای استقرار سوسیالیسم در سطح منطقه و جهان لاجرم باید از پیروزی سوسیالیسم در یک کشور آغاز کرد. بله. پیروزی سوسیالیسم در یک کشور ممکن است اما.....

۴. فهم این نکته که جمع‌کنندگی از فعالان چپ ناگزیر زهراب تلخ تبعید اجباری را می‌چشند، آسان است. کما این که درک شرح حال "مبارزان مهاجر فیس بوکی" نیز چندان دشوار نیست!

منابع و ماخذ

- فراگوزلو. محمد (۱۳۸۸) *بحران، نقد اقتصاد سیاسی نئولیبرال*، تهران: موسسه‌ی انتشاراتی نگاه.

- Engels. F (1843) *Outline of critique of Political Economy* in Marx & Engels collected works. Vol.III. 1843-44, New York: International Publishers.

- Marx and Engels (1976) *The German Ideology* in Marx & Engels collected works, Vol.5. 1845 – 1848. New York: International Publishers.

- Marx. K (1847) *The Poverty of Philosophy*, in Marx & Engels collected works, Vol.6. 1845 – 1846, New York: International Publishers. 1976.

پی‌نوشت:

1.Harvey.David (2010) *The Enigma of capital: And the crises of capitalism*, published by profile Books [march 2010]

کتاب معتبر "چرا مارکس حق داشت" از سوی نشریه‌ی نئی آنلاین ترجمه شده و به تدریج در حال انتشار است.

#####

مبارزه‌ی طبقاتی برای افزایش دستمزد

۳. دوران گروندریسه و کاپیتال

۱. سلسله مقالات "مبارزه‌ی طبقاتی برای افزایش دستمزد" برآیند تأمل نویسنده در اولویت‌های جنبش کارگری ایران است و تبعاً قصد ورود به مباحث پایه‌یی و تئوریک سوسیالیسم علمی را ندارد. واضح است که اشاره به مواضع مارکس و انگلس درخصوص مسأله‌ی دستمزد در پروسه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی به اعتبار اهمیت مزد در تاریخ مبارزات همیشه جاری طبقه‌ی کارگر شکل بسته. کما این که بزرگان سوسیال دموکراسی، جناح چپ بورژوازی (کینزین‌ها)، راه‌سومی‌ها (گیدنز) و صد البته هارترین ایده‌ئولوژی بورژوازی (نئولیبرالیسم هایک - فریدمن) نیز هر کدام به شیوه‌ی خود موضع کار و مزد را بحث و ارزیابی کرده‌اند. طرح این مباحث در این مجموعه مقالات صرفاً به منظور تعریض و غنی‌سازی موضوع صورت گرفته و از دقت نقد تئوریک بهره‌ی عمیقی ندارد. نگارنده در کتاب "امکان فروپاشی سرمایه‌داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" تبیین نسبتاً جامع و دقیقی از موضوعات مورد نظر به دست داده است.

۲. "اسطوره‌ی بورژوازی ملی، مترقی" - با وجود ارزش و اهمیت بی‌تردید در نقد پوپولیسم و چپ رادیکال و مستقل از جنبه‌های منفی آن در هجو سنت‌های چپ انقلابی و نگاه تحقیرگرا به گذشته‌ی چپ ایران - نقطه‌ی آغازی در متن جنبش کارگری و سوسیالیسم چپ محسوب نمی‌شود. چنین نقدهایی در میان سوسیالیست‌های انقلابی و رادیکال پر پیشینه است و از تئوریسین‌ها و پیشروان حزب کمونیست ایران (جناح سلطانزاده) تا مسعود احمدزاده سابقه‌مند است.

در افزوده: اهمیت طرح این موضوع از آن جا ریشه می‌گیرد که کم و بیش صد سال پس از ورود سرمایه‌داری به عصر امپریالیسم و متعاقب جهانی‌سازی‌های نئولیبرالی، هنوز هم در مدح ائتلاف پرولتاریا با بورژوازی (از سبز اصلاح طلب تا زرد جمهوری خواه و سیاه سلطنت طلب و البته خاکستری منشویک و چپ بریده‌ی پروغرب) نسخه‌ها پیچیده می‌شود، که پرس!

باری در سال ۱۹۰۸ فراکسیون واسو خاچاطوریان - آرشاویر چلنگریان (سوسیال دموکرات‌های تبریز) طی نامه‌ی خطاب، به کائوتسکی و پلخانف از جمله چنین نوشتند:

«در ایران در کنار صنعت‌گران کوچک، طبقه‌ی پرولتاریایی وجود دارد و این وضعیت پایه‌ی فعالیت سوسیالیستی را پدید می‌آورد.» هم‌چنین آواتیس سلطانزاده، ضمن تجزیه و تحلیل توازن طبقاتی در ایران حمایت از جنبش بورژوا - دموکراتیک را به مثابه‌ی غلتیدن به آغوش ضد انقلاب ارزیابی کرد: «در مقام مقایسه با جنبش‌های بورژوا - دموکراتیک مسأله عبارت است از انجام و حفاظت از انقلاب دقیقاً کمونیستی. هر ارزیابی دیگری از این واقعیت می‌تواند نتایج تاسف انگیزی به بار آورد.» (محمدحسین خسرو پناه، ۹۹: ۱۳۸۲)

نیز: مجموعه مجلدات اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران، مقالات سلطانزاده: ص ۵۳.

تاکید و پافشاری بر استقلال طبقاتی پرولتاریا در متن هر جنبش اجتماعی میراث تروتسکیسم نبود. این تئوری‌های علمی و عملی برآیند دست‌آورد مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر اروپا و کاوش‌های مارکس و انگلس بود. بلشویک‌ها نیز با وجود عدم انکشاف مناسبات تولیدی بورژوایی و بدتر از آن فقدان توازن میان شهر و روستا آن آموزه‌ها را به درست از بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی فرا گرفتند و زنجیرهای برده‌گی پرولتاریای روسیه را - به پشتوانه‌ی مبارزه‌ی مستقیم خود پرولتاریا - در ضعیف‌ترین حلقه‌ی سرمایه‌داری شکستند.

توصیه‌ی بد و اشتباه محاسباتی مارکس و انگلس

آموزه‌های منتج از جنبش چارتیستی نگاه ژرف‌نگر مارکس و انگلس را به زمینه‌های بروز بحران ۴۸ - ۱۸۴۶ و انقلاب ۱۸۴۸ دوخت. در همین دوران رهنمود غلط مارکس و انگلس به طبقه‌ی کارگر آلمان صادر شد. رهنمودی

که مدتی بعد از سوی آنان به "توصیه‌های بد" تلقی شد. این آموزه در مبارزات جاری طبقه‌ی کارگر کشورهای فرعی سرمایه‌داری (ایران) از اهمیتی ویژه برخوردار است. آموزه‌هایی که در جریان انقلاب اکتبر از سوی منشویک‌ها به رهبری پلخانف هدایت می‌شد و نیروی طبقه‌ی کارگر را ذخیره‌ی این یا آن جناح بورژوازی و مشخصاً بورژوازی لیبرال می‌ساخت. آموزه‌هایی که بر محور مرحله‌ی انقلاب تا انترناسیونال چهارم نیز استمرار یافت و به اعوجاج مواضع سیاسی احزاب کمونیست درخصوص متحدان طبقه‌ی کارگر در عصر امپریالیسم دامن زد. باری مارکس و انگلس با تاکید بر ضرورت انکار ناپذیر مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در راستای خلع ید سیاسی از طبقه‌ی حاکم نقد سوسیالیست‌های اتوپیایی و خرده بورژوازی را در دستور کار خود قرار دادند. اما از آن جا که خیزش آینده‌ی آلمان را انقلابی بورژوازی می‌دانستند، طی یک نشانی مطلقاً اشتباه طبقه‌ی کارگر آلمان را فراخواندند تا برای ساقط کردن حکومت استبدادی از طبقه‌ی بورژوازی حمایت کند!

در سال‌های ۴۹ - ۱۸۴۸ و همزمان با شعله‌ور شدن زبانه‌های آتش انقلاب فوریه (فرانسه) مارس (آلمان) و قیام‌های دیگر در ایتالیا و اتریش مارکس و انگلس به مبارزه‌ی طبقاتی کارگران در سطوح جهانی پیوستند. آنان در بازگشت به پاریس کمیته‌ی مرکزی اتحادیه‌ی کمونیستی را شکل دادند و در سفر به کلن (آلمان) برای پیشبرد امور تبلیغاتی اتحادیه‌ی نشریه‌ی "Neue rheinische zeitung" را منتشر کردند.

آموزه‌های بسیار مهم این دوران از هر نظر باید مورد توجه و بررسی دقیق تحلیل‌گران قرار بگیرد. در این مدت یک ساله که مارکس و انگلس کمیته‌ی مرکزی اتحادیه را منحل و نشریه‌ی پیش گفته را به محلی برای نشر تحلیل‌ها و تبلیغات سازمانی تبدیل کرده بودند و می‌کوشیدند بر جهت‌گیری‌های مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر اروپا تاثیر بگذارند یک اتفاق یا بهتر است بگوییم خطای محاسباتی از سوی آنان رخ داد. مارکس و انگلس به تبعیت از اصول اولیه و خام مانیفست، طبقه‌ی کارگر را به دنباله‌روی از خیزش بورژوازی علیه قدرت‌های استبدادی دعوت کردند. اما در اواخر پاییز ۱۸۴۸ آنان به فراست خطای فاحش خود را دریافتند. شواهد و مدارک فراوانی به مارکس و انگلس نشان داد که بورژوازی در این مبارزه، سخت ناپی‌گیر و بی‌کفایت است و قادر به اعمال هژمونی خود برای تغییر دموکراتیک اوضاع استبدادی نیست. متأسفانه تقریباً تمام سال ۱۸۴۸ نشریه‌ی پیش گفته به تقلیل مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا - بورژوازی پرداخته و نقش استبداد ستیزی بورژوازی آلمان را برجسته ساخته بود. مارکس و انگلس به محض فهم اشتباه بزرگ خود به جبران برخاستند. مارکس در ماه دسامبر طی مقاله‌ی به نام "بورژوازی و ضد انقلاب" چیستی انصراف بورژوازی پروس از ایفای نقش موقت خود را توضیح داد و برای بازگشت اصولی به میدان نبرد اصلی کار - سرمایه یک سلسله سخنرانی تحت همین عنوان ایراد کرد که در نشریه‌ی مورد نظر منتشر شد.

شکست انقلاب ۱۸۴۸ مارکس و انگلس را به ترک کلن واداشت. مارکس به پاریس رفت و اندک زمانی پس از اخراج به لندن مهاجرت کرد. اما انگلس که به شورشیان بادن ملحق شده و به ارتش خلقی آن دیار مشاوره‌ی نظامی می‌داد، پس از شکست قیام (ژوئیه) به سوئیس گریخت و از آن جا به لندن رفت.

در لندن مارکس و انگلس با این تصور که متعاقب شکست انقلاب، دور جدیدی از انقلاب در قاره عروج خواهد کرد به بازسازی اتحادیه‌ی کمونیستی پرداختند. آنان ظهور انقلابی جدید، این بار در انگلستان را انتظار می‌کشیدند. انقلابی که به زعم مارکس و انگلس قرار بود - یا می‌توانست - از یک طرف به دوران شکوفایی بورژوازی انگلستان پایان دهد و از طرف دیگر بحرانی جدید در کل قاره‌ی اروپا و به ویژه کانال مانش به وجود آورد:

«از آن جا که این بحران لاجرم با درگیری‌های شدید در قاره مصادف خواهد شد نتیجه‌ی متفاوت از تمام بحران‌های پیشین به بار خواهد آورد. در شرایطی که هر بحران تاکنونی ضرب آهنگ پیشرفت و پیروزی جدید بورژوازی صنعتی بر زمین‌داران و بورژوازی مالی را فزونی بخشیده است، اما این بحران نقطه‌ی آغاز انقلاب مدرن انگلستان را شکل خواهد داد.» (Marx, 1974: 274-275)

مارکس بحران زاینده‌ی انقلاب در انگلستان را نزدیک و تا حدودی پیش‌بینی پذیر و در همان حال اجتناب ناپذیر تصور می‌کرد:

«نتایج بحران اقتصادی نزدیک جدی‌تر از همیشه خواهد بود. انگلستان برای نخستین بار یک بحران صنعتی و کشاورزی را به طور همزمان تجربه می‌کند. این بحران دوگانه در انگلستان و همزمان در قاره - که نزدیک به بروز عینی است - تشدید خواهد شد. میدان‌اش گسترش خواهد یافت و حتا سطح آن انفجاری‌تر خواهد گشت. تاثیر عواقب و عوارض بحران انگلستان بر بازار جهانی، ناگزیر یک خصلت سوسیالیستی بی‌سابقه خواهد یافت.»

(Ibid, PP.282-283)

این تحلیل خوش‌بینانه‌ی مارکس در بهار سال ۱۸۵۰ نوشته شد. این خوش‌بینی چندان دوام نیاورد. در تابستان ۱۸۵۰ ضد انقلاب بورژوازی بر تمام قاره‌ی اروپا مسلط شده بود. بدین‌سان مارکس به بازبینی دقیق‌تر تبیین بحران سرمایه‌داری با تأکید بر تناقض‌های ذاتی آن و تعلیل امکان فروپاشی سرمایه‌داری پرداخت.

در این تبیین‌ها مارکس و انگلس اگرچه تفسیر جدیدی از ساختارهای اصلی ظهور بحران ارائه ندادند، اما ظهور بحران انگلستان و گسترش آن در قاره‌ی اروپا را محصول توسعه‌ی صنعتی و تجاری سال‌های ۴۵ - ۱۸۴۳ دانستند. با وجودی که درهای متعددی از بازارهای خاور دور (هند) به روی اقتصاد انگلستان باز شده بود و با وجودی که جهان نوین روزنه‌های تازه‌یی برای کالاهای انگلیسی گشوده بود،^۱ اما با این حال مارکس و انگلس بار دیگر بر اضافه تولید به عنوان منشا بروز بحران‌های اقتصادی سیاسی تأکید کردند.

توجه مارکس و انگلس به انتقال بحران اقتصادی از انگلستان به فرانسه و آلمان و سایر کشورهای اروپایی و بازگشت رونق به اقتصاد انگلستان حائز اهمیت است. در واقع هنگامی که انقلاب‌های فوریه و مارس ۱۸۴۸ در فرانسه و آلمان شکل گرفتند، بحران انگلستان رو به بهبودی بود. مارکس و انگلس به تبیین این رابطه پرداختند و از اضطراب و وحشت حاکم بر پاریس پس از انقلاب فوریه و تسری آن به سراسر اروپا سخن گفتند. گرچه به علل مشخص و معینی در این ارتباط دست نیافتند:

«تا آن جا که ورشکسته‌گی‌های بانکی و تجاری در بخش‌های دیگر تازه مد نظر است، تعیین این که این‌ها تا چه حدی محصول تداوم و گسترش تدریجی تجاری بودند امکان پذیر نیست. و این که این‌ها تا چه حدی واقعاً محصول زیان‌های معلول فضای وحشت و اضطراب بودند. به هر حال این قطعی است که بحران تجاری در انقلاب ۱۸۴۸ خیلی بیش‌تر نقش داشت تا انقلاب در بحران اقتصادی تجاری.» (Ibid, P:292)

چنین استدلالی به مارکس و انگلس کومک کرد تا تحلیل واقعی خود را در ارتباط با بازگشت رونق اقتصادی به انگلستان و به تبع آن کاهش تضادهای طبقاتی تدوین کنند.

در این مبحث آنان نسبت به تأثیرات مفید قیام‌های متعدد اروپا بر اقتصاد انگلستان و آمریکا توضیح دادند. بخش عمده‌یی از رونق نوین اقتصادی بر پایه‌ی سرمایه‌ی بنا شده بود که در جریان قیام‌های اروپایی به حرکت درآمده و مجراهای سوداگری را حذف کرده و سرمایه را به سمت بهبودی و سودآوری مراکز تولید مادی سوق داده بود. بزرگ‌ترین ضربه‌ی این دگرگشت اقتصادی تضعیف و نابودی تدریجی جنبش کارگری چارلیستی بود. (Engels, 1892:365) از سوی دیگر مارکس و انگلس به روشنی نشان دادند که نتیجه‌ی بازگشت بهبودی و رونق به اقتصاد انگلستان شکست انقلاب‌ها و قیام‌ها و تسری رونق به اروپا بود. آنان در تابستان ۱۸۵۹ به این نتیجه رسید که به دنبال فرایند پیش گفته، بازگشت سریع وضع انقلابی منتفی شده است.

«مادامی که این رونق عمومی دوام دارد و نیروهای مولد جامعه‌ی بورژوازی را قادر می‌سازد که با حداکثر وسعت ممکن در چارچوب شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری توسعه یابند، هیچ امکانی برای یک انقلاب واقعی وجود ندارد. چنین انقلابی، فقط زمانی ممکن است که دو نیرو در تضاد با یکدیگر قرار بگیرند: نیروی مولد مدرن و اشکال بورژوازی تولید. وقوع انقلاب جدید فقط به مثابه‌ی نتیجه‌ی یک بحران ممکن خواهد شد. با این وصف فرا رسیدن انقلاب حتمی و قطعی است. درست با همان قاطعیت و قطعیت که بحران فرا می‌رسد.» (Marx, 1973: 131)

مارکس و انگلس در نتیجه‌ی این بررسی پیش‌بینی‌های پسینی و پوزیتیویستی خود از انقلاب را تا حدودی تعدیل کردند و به این درک واقعی رسیدند که بازگشت شرایط انقلابی به زمان بیش‌تر نیاز دارد. زمانی که این گردش نظری تا تغییر فکری آشکار شد که آنان به مخالفت با کسانی برخاستند که به تصور بازگشت سریع انقلاب در صدد سازمان‌دهی فوری اتحادیه‌ی کمونیستی بودند. چنین تعارضی به انشعاب انجامید. ارتجاع در سراسر اروپا نهادینه شد و در سال ۱۸۵۱ پلیس پروس سازمان اتحادیه را از هم گسست و بدین ترتیب مارکس و انگلس یک سال بعد ناگزیر اتحادیه را منحل کردند.

در این برهه به تدریج مارکس و انگلس ضمن تصحیح مواضع نادرست خود به فراست دریافتند که بحران اواخر دهه‌ی ۱۸۴۰ برخلاف تصور آنان نه فقط مقدمه‌ی یک تحول عظیم منجر به فروپاشی سرمایه و ظهور انقلاب سوسیالیستی نبود، بل که اساساً زمینه‌ی برای گسترش یک دوران طولانی سرمایه‌داری بود. به قول انگلس بهبود تجارت بعد از بحران ۱۸۴۷ طلوع یک دوره‌ی نوین صنعتی بود. بدین ترتیب دفتر یک دوره‌ی پر تلاطم در زنده-

گی مبارزات سیاسی و نظری مارکس و انگلس بسته شد. از این پس مارکس و انگلس برای یک دهه شکل مبارزه-ی خود را تغییر دادند. به تبع اوضاع حاکم بر اروپا این دوره اگرچه کم و بیش توأم با انزوا بود، اما نتایج تئوریک درخشانی برای انسجام ساختارهای نظری مبارزه‌ی طبقاتی جنبش کارگری به ارمغان آورد. فعالیت آنان در این دوره اگرچه فقط نظری نبود، اما واقعیت این است که انسداد مبارزه‌ی طبقاتی در سراسر قاره به همراه شکست جنبش چارتیستی مارکس و انگلس را به این جمع‌بندی رساند که عروج یک جنبش اجتماعی سوسیالیستی با اهداف مشخص سیاسی، فقط در پرتو ظهور یک بحران بزرگ اقتصادی ایجاد خواهد شد. حتا این جمع‌بندی جدید نیز صورت دیگری از معادله‌ی جبری بحران اقتصادی مساوی انقلاب اجتماعی است را فرموله کرد.

دوران گروندریسه و کاپیتال

طبقه‌ی کارگر اروپا - که نماد و نماینده‌ی واقعی خود را در افکار و وجود مارکس و انگلس می‌دید - برای یک دوره‌ی معین از میدان مبارزه‌ی طبقاتی عقب نشست، ابتکار عمل را به بورژوازی سپرد و در مقابل به ترمیم آن بخش از ضعف‌های تئوریک خود پرداخت که قرار بود در آینده به شیوه‌ی عینی و عملی دشواری‌های مسیر مبارزه را ساده کند. در این برهه مارکس به بسط خلاق چارچوب و پایه‌های تئوری نقد اقتصاد سیاسی خود پرداخت و منطق طرح اجمالی انگلس را به نقد خود تلفیق و تطبیق داد و با انسجام کامل به تبیین چستی ارزش مبتنی بر کار - در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری - دست زد.

گروندریسه به یک مفهوم نخستین اثر آب‌بندی شده و پخته‌ی مارکس در حوزه‌ی نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است. مبنای حرکت مارکس به سوی تدوین کاپیتال و تنظیم ساختار اصلی نظریه‌ی ارزش اضافه از گروندریسه شکل بسته است. این اثر در برگیرنده‌ی کامل‌ترین ارزیابی مارکس در خصوص بسط سیستماتیک وارگانیک تئوری بحران سرمایه‌داری است. در سال ۱۸۵۹ سهمی در نقد اقتصاد سیاسی در چارچوب بازنویسی بخش اول گروندریسه بر زمینه‌ی ارزیابی مارکس از ارزش و پول منتشر شد. این تلاش‌های تئوریک دو سال بعد با تکمیل گروندریسه ادامه یافت. با تدوین نخستین مجلد کتاب سرمایه (۱۸۶۷) مارکس و انگلس بار دیگر وارد میدان مبارزه‌ی سیاسی شدند. درباره‌ی انگیزه‌ی بازگشت آنان به این عرصه چند عامل مهم قابل تامل است:

- گسترش سریع پروتاریای صنعتی به موازات انبساط سرمایه در کل قاره.
- آغاز خیزش‌های کارگری به طور مشخص در دهه‌ی ۱۸۶۲-۱۸۵۲.
- شکل‌بندی انترناسیونال اول در سال ۱۸۶۹.

جامعه‌ی انترناسیونال کارگران با هدف پشتیبانی از اعتصاب کارگری و کمک به ایجاد هم‌آهنگی میان فعالیت‌های حمایتی و مبارزه با اعتصاب شکن‌ها تشکیل شد. جامعه در یکی از همان فراخوان‌های اولیه از مارکس و انگلس برای مشارکت فعال در برنامه‌های خود دعوت کرد. آنان با حضور قاطع خود در انترناسیونال چند اقدام برجسته را در دستور کار قرار دادند و با استادی تمام عملیاتی کردند:

- تهیه‌ی قطع‌نامه‌ی افتتاحیه.
- تنظیم اساس‌نامه‌ی موقت.
- میانجی‌گری موثر و مفید میان نطه‌های فکری حاکم بر جنبش کارگری.

در این دوران پرودونیست‌های فرانسوی در کنار چارتیست‌های انگلیسی و مازینی‌های ایتالیایی در صدد اعمال هژمونی نظری و برنامه‌ی خود بر جنبش کارگری بودند. مارکس و انگلس با استفاده از تجربیات عملی خود در اتحادیه‌ی کمونیست‌ها و بهره‌گیری از دست‌آوردهای جدید مطالعات برهه‌ی پیش گفته گرایش‌های باکونیستی و پرودنیستی را نقد و ضعیف کردند. سخنرانی‌های مارکس در ژوئن ۱۸۶۵ - که بعدها تحت عنوان "دستمزد، قیمت و سود" منتشر شد - گامی موثر در راستای پیشبرد برنامه‌های تبلیغاتی و آموزشی به منظور تنزیه جنبش کارگری از انواع و اقسام جریان‌ها و گرایش‌های انحرافی بود. مارکس در متن سخنرانی‌هایی که بر محور دستمزد استوار بود، دقیقاً با شناخت از اوضاع حاکم وارد مبارزه شد. در این برهه اعتصاب‌های گسترده‌ی کارگری همه گیر شده و غوغایی شگفت بر محور **افزایش دستمزد** راه افتاده بود. مارکس در این سخنرانی‌های مستند و موثر به وضوح توانست مواضع مخرب اوئیست‌ها (جان وستون) را نقش بر آب کند. وستون با سختی از این نظر دفاع می‌کرد که کارگران باید از مبارزه برای افزایش دستمزد دست بکشند چرا که مبارزات دستمزدی

می‌توانست به رکود و افزایش تورم دامن بزند و تبعاً نتایج مبارزه را به صفر برساند. در برابر این مواضع نادرست او نیست‌ها مارکس با تکیه بر شناختی که از بحران سرمایه‌داری به دست آورده بود، به تحلیل‌های جان وستون حمله کرد و نتایج دست کشیدن از مبارزه برای افزایش دستمزد را همچون فاجعه‌ی به زیان طبقه‌ی کارگر دانست. به نظر مارکس درست است که بحران سرمایه‌داری منافع کارگران را همیشه تهدید و تحدید می‌کند، اما این نیز درست‌تر است که طبقه‌ی کارگر بدون این مبارزه وضع‌اش رو به وخامت بیش‌تر می‌گذارد. مارکس بر این موضوع واضح که *دستمزد مثل کالاهای دیگر در چرخه‌ی ملامت تجارت به سطوحی بالا و یا پایین‌تر از ارزش متوسط خود نوسان می‌یابد، تاکید کرد و در عین حال نشان داد که به دلیل همین پاندولیسم است که در فرایند بحران سرمایه‌داری، دستمزد - و به تبع آن نرخ سود - گرایش نزولی پیدا می‌کند.* در نتیجه مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر سبب می‌شود حداقل دستمزدها در دوران بهبود و رونق سرمایه‌داری افزایش یابد.

«اگر در جریان دوران رونق - یعنی زمانی که سرمایه سودآور می‌شود - طبقه‌ی کارگر برای افزایش دستمزد خود مبارزه نکند، با مد نظر قرار دادن چرخه‌ی صنعتی نمی‌تواند حتی دستمزد متوسط نیز دریافت کند. این دیگر اوج حماقت است که در شرایطی که دستمزدها متأثر از برهه‌ی متغیر چرخه [بحران، بهبودی، رونق] هستند، از کارگران خواسته شود، نسبت به جبران خسارات متحمل شده در دوره‌ی بحران و رکود مبارزه نکنند و در برهه‌ی رونق خاموشی پیشه سازند.» (Marx, 1980:69)

مارکس در *پروژه‌ی دفاع از دستمزد در واقع روند تشکلیابی و اتحاد طبقاتی و پیشبرد مبارزه‌ی متشکل کارگران را نیز پی گرفت. علاوه بر این دست‌آوردهای تبعی، به نظر مارکس مبارزات دستمزدی می‌توانست در مسیر تکامل مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا گامی مؤثر در راستای نابودی سیستم مبتنی بر کارمزدی باشد و به فروپاشی سرمایه‌داری کمک کند.*

ادامه دارد....

بعد از تحریر

۱. طبقه‌ی کارگر ایران و جنبش کارگری چنان خود را بر سپهر سیاسی کشور تحمیل کرده است که جناب دکتر محسن رضایی (دبیر محترم مجمع تشخیص مصلحت نظام) عنایت فرموده و با سخاوتمندی تمام؛ پیش‌نهاد داده‌اند که: "در روز جهانی کارگر وزارت کشور به کارگران مجوز راهپیمایی بدهد." پس از آن که حضرت باراک اوباما از سوی مخالفان نئوکنسرواتیست آمریکایی خود "سوسیالیست" خوانده شد و همان عبارت از سوی یک روزنامه‌نگار باند بورژوازی امنیتی آقای عطریانفر (موسوم به محمد قوچانی سردبیر کنونی مهرنامه) ایضاً تکرار شد، دور نیست که در آینده‌ی نزدیک - یحتمل در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری یازدهم - یک کمپین انتخاباتی با استناد به این جمله‌ی مشعشع دکتر رضایی، کلیه‌ی حریفان را ضربه فنی کند و برای درو کردن رای طبقه‌ی کارگر و کم کردن روی زیاد قالی‌بافان و خواباندن مچ "خانه‌ی کارگران" این جمله را سند منگوله‌دار بزند! با این توصیه‌ی دکتر رضایی خداوند یک مه این سال (۱۳۹۱-۲۰۱۲) را به خیر کند. آمین!

۲. محمود صالحی پس از سفری کوتاه به فرانسه و ملاقات با رهبران جنبش کارگری آن کشور و طرح جسورانه‌ی مشکلات طبقه‌ی کارگر ایران به کشور بازگشت. واضح است که طبقه‌ی کارگر میهن ندارد اما چنان که بارها تاکید کرده ایم درجه‌ی بی‌بدیل از انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی و آگاهی و سازمان‌یابی عینی و مادی و واقعی مستلزم حضور مستقیم فعالان پیشرو جنبش کارگری در متن طبقه است. محمود عزیز از این حیث در میان طبقه از اعتبار و جایگاه ویژه‌ی برخوردار است و خود به اهمیت مسئولیت خویش واقف است. به او خسته نباشید و خیر مقدم می‌گویم و امید به شادی و سلامتی اش دارم.

۳. در همین حال اپوزیسیون بورژوازی و پرو غرب وطنی تحت حمایت و مدیریت داهیان‌ه‌ی نهادهای سرمایه‌داری و در ادامه‌ی کنفرانس ارتجاعی اولاف پالمه در گوشه‌ی بی‌از "آمریکای گرمی و دموکرات" گردآینی را ترتیب داد که قرار بود لباسی را که امپریالیسم برای عراق و افغانستان و لیبی و تونس و مصر و البته سوریه پروو کرده و دوخته است برای مردم ایران اندازه بگیرد. می‌توان تصور کرد آن آقایان و بانوان - از شهریار آهی سلطنت طلب تا فاطمه‌ی حقیقت جوی اصلاح طلب- نشست "گذار به دموکراسی" را با یک دقیقه سکوت و ادای احترام به روح و روان هانتینگتون و تئوری دموکراسی روال کار شروع کرده و با فاتحه به روان شاد میلتون فریدمن خاتمه داده‌اند. بگیرم که جای آقای رضا پهلوی در جمع این شخصیت‌های شاخص و شخیص خالی بوده

«بعد از شکست هر انقلاب یا ضد انقلاب، در میان فراریانی که به خارج از کشور گریخته‌اند فعالیت‌های تب‌آلودی آغاز می‌شود. گروه‌های حزبی گوناگونی تشکیل می‌شوند و یک‌دیگر را متقابلاً متهم می‌سازند که موجب به‌لجن فرو رفتن اربابه‌ی انقلاب گشته و بدین ترتیب خیانت و تمام انواع ممکنه از گناهان کبیره را به یک‌دیگر نسبت می‌دهند. آنان با وطن خود فعالانه در ارتباط باقی می‌مانند، تشکیلاتی بر پا می‌کنند، توطئه می‌چینند، اعلامیه‌ها و روزنامه‌هایی منتشر می‌سازند و سوگند می‌خورند که تا بیست و چهار ساعت دیگر مجدداً حمله آغاز شده و این بار پیروزی حتمی است و در این رابطه حتا مشاغل دولتی را تقسیم می‌کنند. طبیعی است که این حساب‌ها غلط از آب در می‌آید و به دنبال خود سرخورده‌گی پشت سرخورده‌گی به همراه می‌آورد. در سیر تاریخی تمامی گروه‌های مختلف فراری از مهاجرین سلطنت طلب سال ۱۷۹۲ (فرانسه) گرفته تا به امروز، این نکته پیوسته به چشم می‌خورد و هر کس که در میان فراریان از فهم و بصیرت برخوردار باشد، خود را از این جار و جنجال‌های بی‌ثمر - تا آن جا که بتواند آبرومندانه انجام شود - کنار کشیده و به کار بهتری می‌پردازد.»

(تاکید از من است)

در ۲۶ ژوئن ۱۸۷۴ فردریک انگلس، مقاله‌ی "برنامه‌ی کمونارهای بلانکیست فراری" را با چند سطر پیش‌نویس نوشته شروع کرد. در این رابطه تذکر چند نکته لازم است. 1. اما جا و بی‌جا و ربط و بی‌ربط در ده‌ها مقاله - از جمله مقاله‌ی شماره‌ی ۳ همین مجموعه - به تاکید نوشته‌ایم که سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس از درون نقد سوسیالیسم اتوپییک، عقلانی، تخیلی، غیرکارگری، خرده‌بورژوایی و بورژوایی امثال دورینگ و پرودون و اوئن و باوئر و استریتنر و دیگران بیرون آمد و هویت طبقاتی خود را در ارتباط تنگاتنگ و مستقیم و غیرمجازی با جنبش رزمنده‌ی کارگری و نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری تثبیت کرد. بلشویک‌ها نیز ایضاً از طریق نقد مندولوژیک کائوتسکی و برنشتاین و پلخانف و اتخاذ تاکتیک و استراتژی هوشمندانه و به هنگام بلشویک شدند. در نتیجه در این جا نه فقط صحبت از نفی نقد نیست، بل که دقیقاً برعکس همه‌ی تمرکز نویسنده بر ترویج نقد است.

2. زمانی "چپ‌های رادیکال" به شاملو گیر می‌دادند که در وصف زنش شعر عاشقانه می‌گوید و از مایاکوفسکی فاصله گرفته است و زمان دیگر یورش می‌بردند که برای ناصر ملک مطیعی فیلم‌نامه‌ی آبگوشتی نوشته است. چنین است رسم روزگار! حالا هم به ما گیر می‌دهند که در جنگ حماس و حزب‌الله و سایر مبارزان فلسطینی علیه اسرائیل جانب نوار غزه را گرفته‌ایم و در نوشتن یک سناریو ی مذهبی به یاری استاد بیضایی رفته ایم. اسکن می‌کنند و خود را مانند مجنونان به در و دیوار می‌زنند که بیا و ببین. تا می‌توانید افشا کنید و فحش بدهید و این و آن را گوساله و بزغاله و دولیتل و استالینست و سر دبیر پرآودا و هکذا بخوانید. اما اگر قرار باشد آینده به گذشته باخته باشد سرنوشت شما در آب‌های دور دست قرون تبدیل شدن به همان تک یاخته است.

3. خود تبعیدیانی که از طریق فرودگاه به آغوش گرم سوسیال‌دموکراسی و دولت‌های کریمه ی رفاه غلنیده اند البته حق دارند در این "افشاگری" نقش اول را بازی کنند. کسانی که نون رسانه‌های امپریالیستی مانند رادیو تله ویزین بی بی سی و آمریکا و زمانه و فردا و دی روز را می‌خورند البته که نباید نگران سلامت رضا شهابی باشند. حساب و کتاب این خود تبعیدیان بی‌شک با تبعیدیان اجباری لیبرال هم متفاوت است تا چه رسد به تبعیدیان چپ و سوسیالیست که از درون آتش و خون دهه ی شصت جان به در برده اند. تبعاً نوشته ی انگلس - مستقل از مناسبت آن - برای وصف حال این فراریان تقلبی بر صدر این مقاله آمده است. در قیاس با این "مبارزان" کاغذی نگارنده دست بلانکیست‌ها را می‌فشارد و در برابر مبارزات بی‌امان آنان سر تعظیم فرود می‌آورد. گیرم که این قیاس از اساس مع الفارق است. باری فراریانی که حالا به جای اصلاح طلب انحلال طلب شده و بر طبل جنگ و تحریم می‌کوبند و در کنفرانس‌های "دموکراتیک" برای دولت آینده رئیس جمهور و نخست وزیر تعیین می‌کنند و برای اعضای کابینه شان از مجالس به غایت ارتجاعی شاه عبدالله و آل خلیفه رای

اعتماد می گیرند و اپوزیسیون یک سره ضدانقلابی سوریه (برهان غلیون) را سرمشق قرار می دهند؛ واقعی ترین مصداق کلیات نقد انگلس محسوب می شوند. باری ...
***در ادامه‌ی سلسله مقالات "مبارزه‌ی طبقاتی..." به نقد یکی دیگر از جریان‌های حاضر در عرصه‌ی تضاد کار- سرمایه می‌پردازیم و از تئوری‌پردازی‌های جان مینارد کینز سخن می‌گوییم. با این یاد آوری که

در چند مقاله به ابعادی از نقد کینزینیسیم و سوسیال دموکراسی وارد شده و به تفصیل سخن گفته‌ایم. از جمله در مقاله‌ی "کینزینیسیم به جای نئولیبرالیسم" مندرج در ماهنامه‌ی اطلاعات سیاسی اقتصادی، ۱۳۸۷ ش ۲۵۷ و ۲۵۸ / بخش سوم مقاله‌ی "امکان‌یابی مکان دفن نئولیبرالیسم - عروج و افول سوسیال دموکراسی"، ۱۳ بهمن ۱۳۸۹ - ۳ فوریه ۲۰۱۱ / روزی به قامت عصر طبقه‌ی کارگر (و پاسخی کوتاه به سوسیال دموکرات‌های لیبرال وطنی)، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۰ - ۲۸ آوریل ۲۰۱۱ [دو مقاله‌ی اخیر در سایت‌های مختلف منتشر شده] و البته در کتاب بحران . در میان سوسیال دموکرات‌های لیبرال، مهرداد مشایخی از آن درجه شعور آکادمیک بهره داشت که در سخنرانی بروکسل و یکی دو جای دیگر در نقد مواضع نگارنده و دفاع از موضع خود - که طبقه‌ی کارگر ایران را یک اقلیت ۲۰ درصدی می‌دانست - مباحثی جدی را به میان بگزارد. اختلاف نظر سیاسی؛ روشی و فکری به جای خود اما جای مشایخی در میان سوسیال دموکرات‌ها خالی است .

فوردیسم

و

کینزینیسیم

سال‌های ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴ دورانی طولانی‌ست که بشریت شاهد جنگ نیست. در این سال‌ها، شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری توانست حداکثر امکانات مناسب را برای رشد خود بیابد. مونوپل‌ها و سرمایه‌ی مالی تبدیل به ساختار اصلی و راهنمای رشد اقتصادی گردید. تقسیم جهان میان گروه‌ها و کشورهای متروپل سرمایه‌داری کامل شد و سرمایه‌ی صادراتی به بخش سودآورتر و متحرک‌تر سرمایه‌ارتقا یافت. در این برهه که "دوران طلایی سرمایه‌داری" خوانده شده است، اقتصاددانان بورژوازی از جمله سومبارت، لیف‌مان، شولتسه و گاورنیتس به ستایش از تئوری سرمایه‌داری سازمان یافته پرداختند. این نظریه‌پردازی‌ها از سوی جناح راست انترناسیونال دوم - به ویژه در دوران انحطاط آن - وام گرفته شد تا تغییرات جدید در سرمایه‌داری و جهت‌گیری به سوی سوسیال دموکراسی بهانه‌ی برای به بایگانی سپردن آموزه‌های سوسیالیسم علمی باشد. اولین جنگ جهانی، تئوری سرمایه‌داری سازمان یافته را زیر خروارها خاک دفن کرد. اما در متن بحران 1929 این تئوری بار دیگر برخاست و این دفعه در مقام تنها دماسنج تشخیص، کنترل و حل بحران از سوی جان مینارد کینز و هواداران‌اش فرموله شد. به نظر کینز در جامعه‌ی مدرن بورژوازی عرصه‌ی قوانین اقتصادی - خودکنترلی بازار - به تدریج محدودتر می‌شود. حال آن که تنظیم آگاهانه‌ی فعالیت‌های اقتصادی به پشتوانه‌ی عمل کرد بانک‌ها به نحو خارق‌العاده‌ی توسعه می‌یابد. به این اعتبار کینز و روشن‌فکران طرح نو، به رهبری و دخالت مستقیم دولت در تمام امور اقتصادی رسیدند . در تئوری‌های کینز رکود اقتصادی نتیجه‌ی فقدان سطح مناسبی از سرمایه‌گذاری مولد توسط سرمایه‌داران است. آن هم بدین اعتبار که موقعیت و دورنمای سود (profit) قابل توجه نیست. به همین سبب نیز دولت می‌تواند - و باید - شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری توسط سرمایه‌داران را فراهم کند. کینز گمان می‌زد که اوضاع اقتصادی زمانی از رکود خارج خواهد شد که دولت تقاضای مصرف را از طریق اعطای اعتبار اضافی به سرمایه‌داران تشویق کند . مبنای اساسی جان مینارد کینز بر پایه‌ی مصالحه‌ی طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا، توزیع مجدد درآمد و ثروت و تنظیم سرمایه بود. در دوران طلایی سرمایه‌داری، کشورهای اصلی از رشد سریع اقتصادی، بی‌کاری کم، افزایش استانداردهای زنده‌گی و ثبات اجتماعی بهره‌مند بودند و کشورهای فرعی نیز می‌توانستند از طریق جای‌گزینی واردات با صنعتی‌سازی اجتماعی رشد داخلی را ارتقا

الگوی اصلی کینز در حیطه‌ی سرمایه‌داری مبتنی بر مداخله‌ی مستقیم و همه‌جانبه‌ی دولت به منظور تنظیم اقتصاد و کنترل بازار بود. به نظر کینز از آن‌جا که بازار قادر به تنظیم و محدود سازی خود نیست، الزاماً دولت می‌باید ضمن مبارزه با هرگونه مقررات زدایی بازار، مانع بحران در نظام سرمایه‌داری شود. از یک منظر روش اقتصادی کینز - به مثابه‌ی جناح چپ بورژوازی - واکنشی در برابر آنارشی درونی سیستم بازار آزاد و استفاده از ابزار سیاسی دولت در تنظیم مناسبات اقتصادی کار - سرمایه بود. در مواجهه با بحران ۱۹۲۹ کینز از ایجاد یک بانک جهانی بر مبنای پولی خنثا به نام بانکور دفاع کرد. این پول علی‌القاعده میانگینی از پول‌های معتبر و رایج جهان آن روز بود. به عقیده‌ی کینز طلا واسطه‌ی مناسبی برای تجارت نبود.

روزولت و طرح نو در نوامبر ۱۹۳۲ در ایالات متحد آمریکا به قدرت رسیدند. هیتلر و حزب نازی در ۱۹۳۳ زمام امور آلمان را قبضه کردند و متن برنامه‌ی اقتصاد کینز در سال ۱۹۳۵ منتشر شد. در این دوران دولت‌های اصلی سرمایه‌داری یک سلسله اقداماتی عمومی را در دستور کار خود قرار دادند. تاسیس نهادهای تعاونی اعطای کومک‌های مالی نقدی به سرمایه‌داران مقاطعه کار، ایجاد محدودیت‌های گمرکی به منظور حمایت از صنایع داخلی و البته سرمایه‌گذاری (صدور سرمایه‌ی امپریالیستی) به کشورهای دیگر به قصد توسعه‌ی نفوذ اقتصادی و مالی در کشورهای فرعی - به ویژه سرمایه‌گذاری کلان در صنایع نظامی - و رونق صنعت فورديسم از اهم این اقدامات بود. یکی از ویژه‌گی‌های سیاسی این دوران گسترش تبلیغات سرسام‌آوری است که دولت‌های سرمایه‌داری تحت عنوان دفاع از منافع مشروع ملی - که گویا از جانب کشورهای دیگر مورد تهدید قرار گرفته بود - دامن زدند. در همین برهه سیستم اعتباری کشورهای مختلف سرمایه‌داری دوباره به شکل هماهنگ سازمان‌دهی شد و تحت نظر و نظام بانک مرکزی درآمد.

دوره‌ی کینزینی - فورديستی برهه‌ی از تاریخ سرمایه‌داری است که در جریان آن مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر در چارچوب رفرمیسم متکی بر افزایش دستمزدها پیش رفت. در این دوران اتحادیه‌های کارگری در قالب نماینده‌گان طبقه‌ی کارگر به جای پیشبرد مبارزه‌ی طبقاتی علیه کل طبقه‌ی بورژوازی، رفرمیسمی را سازمان دادند که بر مبنای آن روند مبارزه‌ی ضد استثماری در چارچوب مطالبات دستمزدی تقلیل یافت. پیروزی در افزایش مستمر دستمزدها اگرچه حامل عقب نشینی سرمایه بود اما در همین فرایند، بورژوازی موفق شد به شیوه‌ی تشدید شرایط کار و گردش هر چه فزون‌تر به سوی سرمایه‌گذاری‌ها کمتر کاربر، بازدهی نیروی کار را افزایش دهد. افزایش دستمزد کارگران در متن چنین روندی مداوم یافت.

چنین روی‌کردی با استقبال بخشی از افراد و جریان‌های چپ مواجه شد. اتونومیست‌ها در مواجهه با رفرمیسم این دوران، مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر را به عنوان موتور انباشت و حرکتی موثر در گردش سرمایه تلقی کردند و به استقبال فورديسم شتافتند. بخشی از طرفداران تئوری فروپاشی با مشاهده‌ی قدرت ترمیم‌گر و توان خروج از بحران سرمایه به طور کلی از پوزیتیویسم بریدند و به ایده‌هایی همچون روی‌کردهای سامان‌دهی (regulation approach) غلتیدند. جریان‌های موسوم به ساختارگرا (structuralism) برای حفظ روی‌کرد سامان‌دهی در متن عینیت‌گرایان وارد گود شدند.

جریان روی‌کرد کوشید به نظریه‌ی تازه‌ی در ارتباط با واقعیات عینی سرمایه‌داری مدرن دست یابد. افرادی همچون آگلی‌یتا (Aglietta) و لی‌پییتز (Lipietz) دوره‌ی بندي‌های سنتی و کلاسیک بحران سرمایه‌داری (مرکانتلیسم بازار آزاد رقابتی نزول سوسیالیسم) را پس زدند و به اندیشه‌ی "نظام انباشت" رسیدند. بر پایه‌ی این تئوری مراحل توسعه‌ی سرمایه‌داری از سوی ساختارهای نهادی مرتبط و متصل در کنار الگوی ضوابط اجتماعی تعیین می‌یابد. بحران طولانی سرمایه‌داری می‌تواند نمایان‌گر بحران‌های ساختاری نهادهای تنظیم‌کننده و کنترل‌گر و ضوابط اجتماعی سرمایه‌داری باشد. این جریان برای تفکیک دو دوران سرمایه‌داری رقابتی و انحصاری به تعبیر گذار از "نظام بسط‌یابنده‌ی انباشت و تنظیم رقابتی" به "نظام انباشت متمرکز و منظم انحصاری" دست زد. برخلاف

مارکسیست‌های ارتدوکس که می‌کوشیدند با گنجاندن دوره‌ی پسا جنگ در چارچوب اندیشه‌ی عصر انتقال و طرح سرمایه‌داری انحصاری دولتی به آرمان فروپاشی سرمایه عینیت ببخشند و به یک عبارت سرمایه‌داری انحصاری را با هزاران مشکل نماد پایان دوران سرمایه‌داری جا بیندازند، جریان روی‌کرد ساماندهی دوران پسا جنگ را نه دوره‌ی نزول سرمایه‌داری، بلکه عصر تحکیم نظام متمرکز انباشت دانست. روش‌های کینزینی - فوردیستی و مصرف انبوه و افزایش رفاه عمومی به این جریان امکان می‌داد که حتا بحران دهه‌ی هفتاد را هم از منظر بحران نظام متمرکز انباشت ارزیابی کند. بدین ترتیب امثال تونی نگری و آتونومیست‌ها بحران سوسیال دموکراسی را ناشی از درهم شکستن ارتباط میان افزایش دستمزد و بارآوری و تضعیف آگاهی اجتماعی دانستند و به این نتیجه رسیدند که گسست افزایش بارآوری به بحران مالی دولت انجامیده است. تمام تحلیل و نگاه این جریان نه بر پایه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران، بلکه بر اساس روابط درون سرمایه متمرکز بود. برآیند نهایی چنین جریانی به نظریه‌ی غیر مارکسیستی، لیبرالی و تمام خلقی نگری - هارت در دو کتاب مولتی تود (انبوه خلق) و امپایر (امپراتوری) منجر شد و ایشان را از درون چپ سوسیالیستی بیرون انداخت. در مجموع مارکسیست‌های ارتدوکس - و در این دوره پل ماتیک - کینزینسم را فقط یک راه‌حل موقت و کنترلی در مواجهه با بحران سرمایه‌داری دانسته‌اند و مکانیسم‌های حاکم بر دولت رفاه را ناتوان از ایجاد تغییر در قوانین جهان شمول سرمایه خوانده‌اند. بحران دهه‌ی هفتاد به وضوح درستی این تحلیل را ثابت کرد. در این واقعیت کم‌ترین تردیدی نیست که جان مینارد کینز از جمله نظریه پردازان راهبردی و شاخص خانواده‌ی سرمایه به شمار می‌رود. تمام اهتمام دستگاه تئوریک کینز - که مطلقاً به استخدام دولت‌های بحران زده‌ی سرمایه‌داری آمریکا و اروپای دهه‌ی سی تا هفتاد درآمد - تلاشی در راستای مهار جنبش سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر بود. برای تحقق چنین هدفی، تبعاً روش‌های شبه سوسیالیستی اتخاذ شد و از همین رو پیروان مکتب وین کینزینسم را "سوسیالیسم خزنده" خواندند. حال آن که این جریان - و متعاقب آن خط سوم آنتونی گیدنز - بر پایه‌ی تقلیل و مهار تضاد کار، سرمایه در مسیر حفظ منافع سرمایه شکل بسته بود. کینز و دولت‌های رفاه مبارزه‌ی طبقاتی کارگران را از طریق افزایش دستمزدها به چالش گرفتند. این دستمزدها بیش‌تر با هدف افزایش بارآوری نیروی کار پرداخت می‌شد و در سطح اقتصاد کلان ضمانت نامه‌ی مدیریت اقتصادی جامعه را به دولت بورژوازی می‌سپرد. چنین وضعی برای یک دوره‌ی کوتاه به تعادلی موقت در سرمایه‌داری آمریکا و بخش‌های وسیعی از اروپا انجامید. اما از آن جا که پدیده‌ی به نام سرمایه‌داری متعادل و با ثبات وجود ندارد. از اواخر دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ (میلادی) تهاجم تازه‌ی طبقه‌ی کارگر بنیاد تعادل را فرو ریخت و روند انباشت سرمایه را به بحران دیگری پیوند زد. حمله‌ی طبقه‌ی کارگر علیه خشونت سرمایه‌داری دستگاه اقتصادی کینزینی - فوردیستی را درهم شکست. با این همه طبقه‌ی کارگر در خود و غیر متحزب که حداکثر در چارچوب تشکل‌های اتحادیه‌ی محافظه‌کار سازمان‌دهی شده بود، بار دیگر مغلوب بورژوازی و ایده‌ئولوژی جدیدش (نئولیبرالیسم) شد. در اواخر دهه‌ی ۷۰ هیات حاکمه‌ی سرمایه‌داری برای بازتولید سرمایه و غلبه بر بحران دولت رفاه یورش گسترده‌ی را در تمام زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی علیه طبقه‌ی کارگر آغاز کرد. مرکز و ستاد اصلی این جنگ طبقاتی انگلستان تاجر و آمریکای

ادامه
بعد
از
دارد
.....
تحریر

اوسیم بولت اهل جامائیکا است. اوسیم بولت قهرمان بلامنازع دو صد متر المپیک است. سرعت اوسیم بولت فقط به خودش مانسته است. با این حال در ایران یک پدیده با سرعت اوسیم بولت در حرکت است. تورم در کنار بی‌کاری و بی‌کارسازی.... حالا دیگر سخن گفتن از بی‌کفایتی دولت نهم و دهم فقط یک فرافکنی است که نماینده گان مجلس به رهبری جناح لاریجانی آن را تبلیغ می‌کنند. ۶۰۰ میلیارد در آمد نفتی در عرض شش سال گذشته و حذف یارانه ها و فقیر شدن لحظه به لحظه ی

درصد. و کاهش ۴۰ درصدی دستمزد کارگران و حذف تمام خدمات حمایتی دولت از زمان اجرای طرح ریاضت اقتصادی.

اسپانیا. نرخ بی‌کاری در سال جاری بیست و سه ممیز شش درصد. بی‌کاری جوانان نزدیک به ۵۸ درصد. افزایش ۱۱ درصدی نسبت بدهی دولت به تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۲)، ارزش وام‌های پرداخت نشده قریب به ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی.

پرتغال. نرخ بی‌کاری ۱۵ درصد. بی‌کاری جوانان ۳۵ درصد. اُفت پنج ممیز هفت درصدی اقتصاد در سال جاری. بدهی دولت معادل ۳۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی.

ایتالیا. نرخ بی‌کاری ۳۱ درصد. بدهی ملی دو ممیز هفت برابر بیش از مجموع بدهی‌های یونان و ایرلند و پرتغال. نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی ۱۲۰ درصد و....

به جز آلمان - که سیاست‌های امپریالیستی نازی‌ها را با روش‌های اقتصادی در حوزه ی پولی یورو و هر جای دیگر به پیش برده است - سایر کشورهای منطقه ی یورو در کنار آمریکا و انگلستان با بحران‌های مشابهی مواجه هستند که در رسانه‌های چپ و راست مرتب به آن‌ها پرداخته می‌شود. در ایران نیز وضع به همین منوال است و به رغم فقدان آمارهای شفاف، از رکود تورمی تا تورم ۴۰ درصدی و روز به روز تصاعدی و نرخ بی‌کاری نامعلوم (دو رقمی) و بی‌کارسازی و وخامت معیشت کارگران و زحمت‌کشان آمارهای تکان دهنده‌یی در رسانه‌های دولتی منتشر می‌شود. اگرچه شکست طرح هدف‌مندی یارانه‌ها و تعمیق فقر و فلاکت توده های زحمت کش یک واقعیت مسلم است اما برخی محفل های هپروتی می‌توانند چک پول‌های احمدی‌نژاد و سیاست‌های انبساطی کاذب را یک گام مثبت برای "حاشیه نشینان و روستاییان" تلقی کنند و در حمایت از راست‌ترین سیاست‌های نئولیبرالی؛ دست کارشناسان IMF را از پشت ببندند و با حمایت فرصت طلبانه از تحلیل اشتباه و قابل فهم فلان کارگر هفت تپه، تا می‌توانند به جنبش کارگری ایران پشت پا بزنند. مهم نیست. کسی که می‌خواهد به نام "چپ" زیر سایه‌ی "انکشاف بورژوازی" خُنک شود، خب بشود.

گفتیم که سرمایه‌داری بعد از بحران ۱۹۲۹ از سال ۲۰۰۸ تاکنون در عمیق‌ترین بحران تاریخی خود دست و پا می‌زند. تعرض رادیکال کارگران کشورهای بحران زده به دولت‌ها صرفاً به تغییر سیاست‌مداران انجامیده است. (در این زمینه بنگرید به مقاله‌یی از همین قلم تحت عنوان: تغییر سیاست‌ها یا تغییر سیاست‌مداران در سایت‌های مختلف). با این درجه‌ی حاد از بحران و این حد گسترده از تعرض کارگران، هنوز افق فروپاشی سرمایه‌داری چندان روشن نیست.

اگرچه تا اطلاع ثانوی سرمایه‌داری برای مهار بحران استمرار سخت تر سیاست‌های نئولیبرالی ریاضت اقتصادی را قاطعانه در دستور کار خود قرار داده است و کم‌ترین نشانی از امتیاز دهی به طبقه‌ی کارگر مشاهده نمی‌شود؛ با این حال نقد سوسیال دموکراسی - با تاکید بر نقد آرای کینز و گیدنز - مثل همیشه از اهمیت ویژه‌یی برخوردار است.

ما قبلاً در نوشته‌های متعدد گفته‌ایم که چرا امکان بازگشت دولت‌های رفاه چندان ممکن نیست، اما در عین حال بر این باوریم که سوسیال دموکراسی همیشه یک آلترناتیو قوی در دو عرصه‌ی بحران سرمایه‌داری است:

- کنترل بحران به شیوه‌های شناخته شده‌یی که در آثار و سنت‌های این سیستم کاپیتالیستی آمده است.
- مهار جنبش‌های کارگری سوسیالیستی از طریق برنامه‌های فرمیستی از جمله افزایش دستمزد؛ ایجاد اشتغال و رفاه نسبی. چنان که در بخش چهارم این مجموعه به اجمال گفته شد. اما مسأله‌ی دیگری که نقد سوسیال دموکراسی را در عرصه‌ی سیاست ایران مهم جلوه می‌دهد، تحرکات تازه‌یی است که سوسیال دموکرات‌های وطنی بعد از افول خیزش سبز آغاز کرده‌اند و می‌کوشند خود را به عنوان یک آلترناتیو جدی در مقابل چپ سوسیالیست مطرح کنند. یارگیری از جریان‌های مختلف - از فدائیان اکثریت گرفته تا اصلاح طلبان و سکولارها و مشروطه خواهان و غیره - گواه این مدعاست.
- جذابیت‌های سیاسی اقتصادی کشورهای اسکاندیناوی - که زمانی روشنفکران بریده از اردوگاه سوسیالیسم واقعا موجود را نیز حیرت‌زده کرده بود - به عنوان یک الگو طراحی می‌شود و در

حداقلی‌ترین صورت‌مندی نمونه‌های برزیل و ترکیه و کره‌ی جنوبی به میان می‌آید. بخش عمده‌ی از اعضای این نحلّه در سطح جهانی تا ایران، همان چپ‌های بریده‌ی هستند که شکست و فروپاشی کمونیسم بورژوازی شوروی را به شاخی زیرچشم سوسیالیسم چپ و رادیکال و کارگری تبدیل کرده‌اند و به محض مطرح کردن دست‌آوردهای سیاسی و اقتصادی بلشویک‌ها - تا زمانی که ریشه در چشمه‌ی مارکسیسم لنینیسم داشتند - بلافاصله از زبان سخن‌گویان خود به ما یادآوری می‌کنند که «ما که خودمون اون جا بودیم و دیدیم که نشد... حالا به درجه سوسیال دموکراسی... و!» طیف دیگری از سوسیال دموکرات‌های مثلاً آکادمیک ضمن سوءاستفاده از عقب‌نشینی چپ سوسیالیست بعد از فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی با نگاهی تحقیرگرایانه و از بالا می‌خواهند چنین القا کنند که مارکسیست‌ها نه فقط اتوپیک هستند، بل که اساساً مبانی علم اقتصاد را هم نمی‌دانند. در جریان یک پلمیک نماینده‌ی جمهوری خواهان و سوسیال دموکرات‌های لیبرال وطنی (مهرداد مشایخی) با تاکید - نادرست - بر اقلیت ۲۰ درصدی طبقه‌ی کارگر و دفاع از هژمونی طبقه‌ی متوسط مرتب رفاه موجود در سوئد و برزیل و ترکیه و کره‌ی جنوبی را به رخ مخاطب می‌کشید... هر چند همان سوسیال دموکراسی‌های رو به انحطاط نیز دست‌آورد مبارزه‌ی بی‌امان طبقه‌ی کارگر به شمار می‌روند، اما شگفت این است که هواداران سرمایه‌داری کنترل شده و چپ بورژوازی می‌کوشند تا امکانات و خدمات دولت رفاه را صدقه‌ی سر سرمایه‌داران به کارگران جا بزنند! باری اهمیت نقد نظریه پردازی‌های کینز از همین جا و ده‌ها دلیل دیگر ناشی می‌شود و در نتیجه ما بی‌توجه به هیاهوهای این روند را در دو مقاله‌ی آینده نیز ادامه خواهیم داد و پس از آن وارد اولویت‌های جنبش کارگری ایران خواهیم شد.

دولت دخالت‌گر

تئوری پردازی‌های جان مینارد کینز در خوش‌بینانه‌ترین تفسیر ممکن در جناح چپ بورژوازی می‌ایستد و به تبع آن نیز دولت‌های رفاه و سوسیال دموکرات به دلیل ماهیت بورژوازی خود ناگزیر در تناقض‌های ذاتی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری گرفتار می‌شوند. اگر کشف و شناخت - مادی سیر تکامل اجتماعی تاریخ به مارکس و انگلس شیوه‌ی علمی نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را آموخته و رادیکالیسم آموزه‌ها و یافته‌های ایشان افق روشن سوسیالیسم را از پنجره‌ی خاموشی سرمایه‌داری برای انسانیت به میراث نهاده است، در مقابل تمام اهتمام جان مینارد کینز به اصلاح نظام بازار، قطع‌دستان نامریی آدام اسمیت با تبر دولت مداخله‌گر ختم شده است. شکی نیست که کینز با افکار و نظریه‌های انتقادی بزرگان سوسیالیسم آشنا بوده و بحران‌های ۱۸۵۷ و ۱۸۷۱ را مطالعه کرده است. تلاش کینز معطوف به آشتی دادن دو پدیده‌ی کاملاً متضاد مالکیت اجتماعی و وسائل تولید و کار غیر کالایی از یکسو و بازار پول و سرمایه‌ی آزاد و یافتن راهی میان سوسیالیسم مارکس و لیبرالیسم اقتصادی اسمیت - ریکاردو از سوی دیگر بوده است. به عبارت دیگر کینز کوشیده است میان دو قدرت همیشه متضاد و آشتی‌ناپذیر کار - سرمایه صلح ایجاد کند. برخلاف تبلیغات رسانه‌های نئوکنسرواتیست چنین تلاشی پیش از آن که به سوی "سوسیالیسم خزنده" باشد، در راستای اصلاح هرج و مرج و ترمیم گسست و شکست‌های بازار صورت بسته است. به یک مفهوم این واقعیات تلخ ناشی از بحران ۱۹۲۹ بود که حکم مرگ ایده‌نولوژی لیبرالیسم اقتصادی و قطع‌دستان نامریی بازار را صادر کرد و کینز تنها زمانی وارد معرکه شد که بحران اقتصادی تمام‌اندام و جوارح دولت‌های سرمایه‌داری را سیاه و تباه کرده بود. به این تعبیر کینز با وجود اشراف بر نقش مخرب آنارشی و رقابت در بازار آزاد و اختلال این دو پدیده در نظام تولید اجتماعی، برخلاف مارکس نه فقط شناخت و تبیین علمی از بحران ذاتی سرمایه‌داری نداشت، بل - که زمانی به این شناخت دست یافت که آوار بحران کنکرت حیات سرمایه‌داری را نشانه رفته بود. مطب تئوری‌های کینز برای درمان بیماری بحران باز شد، اما مارکس ضمن شناسایی و شناساندن بیماری، از ضرورت ناگزیر و محتوم مرگ هیولای سرمایه‌داری بحث کرده بود. به این ترتیب تلاش کینز که در نهایت با همراهی طرح نو و

همکاری دولت روزولت اگرچه تا حدودی به حیات محتضر اقتصاد بازار آزاد رمق بخشید و تا اندازه‌ی بی‌نرخ تورم و بی‌کاری کاست، اما در نهایت این جنگ جهانی دوم بود که به دور تازه‌ی بی‌انباشت پیروزمند سرمایه‌انجامید. آدام اسمیت و مقلدان‌اش به یاری انواع ترفندهای ریاضی‌وار و سنجش و پردازش‌های اعداد و ارقام به این نتیجه‌ی قطعی و باورمند رسیده بودند که توفیق سرمایه و دست‌یابی به بهشت موعود سرمایه‌داری مستلزم کنار کشیدن دولت و آزادی مطلق بازار است. آنان بی‌اعتنا به عوارض تبادل سهام و آشفته‌گی بازار بورس و انباشت سود ناشی از افزایش اعتبار سهام و بی‌توجه به بی‌کاری و اشتغال کارگران، وقوع هرگونه بحران در نظام سرمایه‌داری بازار آزاد را به خارج از این نظام نسبت می‌دادند. ویلیام استانلی جونر در سال‌های ۱۸۷۷ بحران‌های اقتصادی را به لکه‌های آفتاب تشبیه کرد، که در مدت زمان کوتاهی می‌آیند و می‌روند! به همین ساده‌گی! شومپیتر اتریشی و رابینز انگلیسی نیز با پدر خوانده‌ی "ثروت ملل" در خصوص لزوم کنار ماندن دولت از دخالت در حوزه‌ی اقتصاد هم رای بودند. بحران ۱۹۲۹ تمام آسمان نیمه آفتابی سرمایه‌داری را با ابرهای توفانی و رگبارهای مرگ‌آسا پوشاند. رقابت سودآور در بازار تبادل سهام به بن‌بست خورد. تولید اضافه بدون تقاضا ماند. میلیون‌ها شغل از میان رفت. بانک‌ها و موسسات مالی سقوط کردند و از آستین بازار آزاد نیز دست نامرئی داروی شفا بخشی بیرون نیامد. در چنین شرایطی کینز فقط به امکان شکننده‌گی بازار آزاد پی برد و برخلاف مارکس که به این نتیجه‌ی علمی رسیده بود که تنها راه عبور از این بحران‌ها، شکستن تمام حلقه‌های بازار آزاد و جمع کردن شیوه‌ی تولید بورژوازی و استقرار مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و لغو کارمزدی است، کینز در تبیینی به غایت تقلیل‌گرایانه به مداخله‌ی دولت برای مهار بحران تمکین کرد.

از سال ۱۸۰۳ نظریه‌ی پولی جان بابتیست سی همچون آیه‌ی مقدسی بر نظام تولید مبادله‌ی سرمایه‌داری حاکم شده بود. به موجب این نظریه‌ی بی‌بنیاد ثبات بازار آزاد تا آن جا نیرومند بود که حتا در صورت فقدان تقاضا برای یک کالا سرمایه‌دار، اجباری برای بی‌کارسازی‌های گروهی و اخراج دسته جمعی کارگران نداشت. چرا که بازار می‌توانست دست‌کم بخشی از کالای تولید شده را به عرصه‌ی مصرف برساند و از طریق فروش این کالاها سرمایه‌دار می‌توانست دستمزد کاهش یافته‌ی گروهی از کارگران را بپردازد. به این ترتیب همین مزد باعث مصرف کالاهای باقی‌مانده می‌شد! در این نظام فکری منسوخ سرمایه‌دار ناگزیر است برای تولید، مواد خام بخرد و کماکان بخشی از این پول برای پیشگیری از استهلاک و سائل تولید نزد سرمایه‌دار می‌ماند. چنین پول‌هایی به دو شکل نوسازی ابزار تولید یا دستمزد و غیره یک بار دیگر وارد جریان مبادله و بازار می‌شود و اقتصاد به روال عادی خود باز می‌گردد. تولید به سامان می‌رسد، کارگر مزد می‌گیرد و بی‌کار شده‌گان دوباره استخدام می‌شوند.

کینز در کتاب "تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول" پنبه‌ی این نظریه‌ی باطل را از اساس زد. کینز بر این نکته‌ی صحیح پای فشرده که همه‌ی پول مردم که به خزانه‌ی موسسات مالی وارد می‌شود، الزاماً به بخش تولید باز نمی‌گردد و تضمینی برای سرمایه‌گذاری مجدد به اعتبار این پول‌ها وجود ندارد. بحران به کینز نشان داد که سرمایه‌دار به محض آگاهی از عدم تقاضای کافی برای فروش کالایش، از سرمایه‌گذاری کنار می‌کشد و کاهش تولید به بی‌کاری جمع دیگری از کارگران می‌انجامد. مضاف به این که اگر سرمایه‌دار نتواند سود وام‌های خود را به بانک بپردازد، لاجرم بانک هم به بحران نقدینه‌گی و ورشکسته‌گی دچار می‌شود. از طرف دیگر استمرار همین کمبود تقاضا، به ادامه‌ی بی‌کارسازی دامنه می‌دهد و در تلفیق با سقوط نرخ سود بحران اوج می‌گیرد و به تمام بخش‌های نظام اقتصادی سرایت می‌کند. در ارزیابی همین جنبه‌های بحران ۱۹۲۹ بود که کینز به دخالت دولت رسید.

«پیمانه‌ی سرمایه‌گذاری‌ها باید تعیین گردیده و دولت به جای سرمایه‌داران انفرادی ابتکار عمل را به دست گیرد و از موضع یک متصدی مستقل در کار بازار دخالت کند. دولت باید قرضه اخذ کند،

سرمایه- بگذارد و از طریق ساختن خانه و کارخانه بر سطح استخدام کارگران بیفزاید و بخشی از سود به دست آمده را به حمایت از مردم اختصاص دهد.»

(J.M.Keynes, 1936, PP.152-9)

جنگ جهانی دوم به یاری تحقق نظریه-ی کینز آمد. در مدت سه دهه دولت-ها بر پایه-ی ویرانی-های جنگ سیاست-های مالی، مالیاتی و بهره‌ی پول را کنترل کردند. استخدام کارگران روند صعودی به خود گرفت. درصدی از سود سرمایه-گذاری-های دولتی به جیب کارگران رفت. دولت سرمایه-گذار و متصدی از ره‌آورد سودهای به دست آمده به ارتقای سطح خدمات عمومی کومک کرد حمایت از بیمه‌های تامین اجتماعی، بیمه-ی بی-کاری، صندوق بازنشسته-گان، پرداخت یارانه به بهداشت و درمان و آموزش و حمل و نقل و سایر خدمات موجود، سطح متعارفی از رفاه به وجود آورد که عالی-ترین شکل آن در کشورهای اسکانندیناوی شکل بسته است.

در آغاز دهه-ی هفتاد بهای انرژی خیز بلندی برداشت و افزایش شدید قیمت نفت، بهای مواد خام و اولیه را تحت تاثیر قرار داد. در نتیجه ستون-های بالا رونده-ی رشد اقتصادی متوقف شد و به تدریج شکل نزولی به خود گرفت. دستمزدها کاهش و بی‌کاری‌سازی-ها افزایش یافت. اتحادیه-های کارگری برای دفاع از حقوق کارگران - از جمله مقابله با بی‌کاری‌سازی و کاهش دستمزدها - دولت-های سرمایه‌داری را به چالش کشیدند. سرمایه‌داری ناگزیر بود برای کسب سود مورد نظر قیمت کالاها را افزایش دهد، اما کاهش دستمزدها و بی‌کاری کارگران ناگزیر به یک رکود تورمی (stageflation) انجامید. اگرچه بحران دهه-ی هفتاد با بحران دهه-ی سی از اساس متفاوت بود، اما بالا رفتن هزینه-ی تولید، شکل تازه-یی از بحران را بر جهان سرمایه‌داری حاکم کرد. طبیعی-ست که در چنین صورتی راه-کارهای کینز دیگر پاسخ گوی کنترل بحران نبود. طنز تلخ تاریخ سرمایه‌داری همان راهکارها را عامل بحران می‌دانست.

ایدئولوژی نئولیبرالیسم از طریق دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری تاچریستی - ریگانیستی - دنگ شیائوپینگ، برای کنترل بحران وارد عمل شد و در نخستین گام اتحادیه-های کارگری را متلاشی کرد و دوران دیگری از تباهی آغاز شد...

ادامه دارد...

بعد از تحریر:

۱. برشت در شعری سروده است:

راستی را که به دورانی سخت ظلمانی عمر می گذاریم.....

.... آن که می خندد

هنوز خبر هولناک را

نشنیده است.

خنده های ناشی از شادی آزادی ابراهیم مددی زمانی بر لبانت جراحی می شود که خبر تلخ حبس رضا شهابی را می شنوی.....

۲. خرده بورژوازی طبقه ی پیچیده و عجیبی است و خرده بورژواها آدم های شگفت ناکي هستند که با

وجود همه ی ظرفیت های ترقی خواهانه شان در عصر امپریالیسم، در مواردی موی دماغ جنبش

کارگری و چپ ها و سوسیالیست ها شده اند. و می شوند کماکان هنوز هم! خطر خرده بورژوازی

وقتی به شکل یک بیماری عود می کند که به صورت فردی یا محفلی از جای گاه "روشن فکران" کافه

نشین به "نقد" چپ می پردازد. حال و مآل "روشن فکران" خرده بورژوا زمانی به وخامت می گراید

که در یک مدت طولانی ارتباط شان با جنبش مادی طبقه ی کارگر از متن جامعه به پشت پیسی ها

عقب می نشیند. شاید اگر مارکس و انگلس اکنون در کنار ما بودند علاوه بر بخش های یک (بورژواها

و پرولترها) دو (پرولترها و کمونیست ها) در مجموع بخش سوم مانیفست را به تبیین موضوع مبرم

مبارزه‌ی طبقاتی برای افزایش دستمزد

۶. پایان ماه عسل کینز؟

محمد قراگوزلو

QhQ.mm22@gmail.com

کل این سلسله مقالات پیش کش :

رضا شهابی

به خاطر ناودان ؛ هنگامی که می بارد
به خاطر کندوها و زنبورهای کوچک
به خاطر جار سپید ابر در آسمان بزرگ آرام....
...به خاطر هر چیز کوچک و هر چیز پاک
(یک مه ۲۰۱۲)

درآمد (از رضا پهلوی تا یک مرکلیست!)

کم و بیش ۵ سال پس از آن که سرمایه‌داری نئولیبرال وارد عمیق‌ترین بحران خود - پس از رکود بزرگ ۱۹۲۹ - شده است، هنوز به درستی دانسته نیست که جهان به کدام سو می‌رود. سیاست‌های موسوم به "ریاضت اقتصادی" نه فقط از دامنه‌ی گسترده‌ی بحران نکاسته، بل که به سبب افزایش فشار بر معیشت کارگران و زحمت‌کشان، به عروج جنبش‌های اعتراضی در سراسر جهان نیز دامن زده است. در چنین شرایط بغرنجی طرح یک **آلترناتیو اقتصادی** از همه سو مورد توجه قرار گرفته است. شکست احزاب سوسیالیست یونان (پاپاندرو) و اسپانیا (زاپاترو) از احزاب راست میانه و پیروزی حزب سوسیالیست فرانسه بر جریان مشابه راست در دور اول انتخابات به همراه اعتلای نسبی (۱۸ درصدی) نئوفاشیست‌های باند به جا مانده از لوپن موید سردرگمی‌ها و اغتشاشاتی است که در حوزه‌های مختلف اقتصادی سیاسی در گرفته و به تبع آن افکار عمومی را نیز به تردیدهای جدی کشیده است. از یک طرف سوسیالیسم چپ بعد از فروپاشی کمونیسم بورژوایی هنوز نتوانسته است جایگاه واقعی خود را در میان طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های اجتماعی ضد سرمایه‌داری باز یابد و از سوی دیگر امپریالیسم نیز هنوز بر زمین داغ بحران پای آبله مانده است. در مانده است. همچنین افول و به حاشیه رفتن خیزش‌های ترقی‌خواهانه‌ی نان و آزادی در آفریقای شمالی و خاورمیانه یک بار دیگر این آموزه‌ی بدیهی را به میان آورده است که در عصر امپریالیسم بدون هژمونی قاطع و بی‌تخفیف طبقه‌ی کارگر بر جنبش‌های اعتراضی، هر آینه امکان مصادره به مطلوب این جنبش‌ها از همه سو محتمل است. مضافاً شکست امپریالیسم آمریکا در عراق و افغانستان و افق نامعلوم تحولات آینده‌ی لیبی و مصر و تونس و سوریه و بحرین این نکته‌ی مثبت را نیز ثابت می‌کند که قدر قدرتی آمریکا و متحدانش نیز - برخلاف دوران انقلاب‌های مخملی و ارتجاعی در بلوک شرق - رو به افول است و هرگونه چشم‌داشت به این که ایالات متحد و نهادهای حقوق بشری و دموکراسی‌خواه آن - از NED تا دانشگاه ییل و سیراکیوز و کتابخانه‌ی پرزیدنت بوش - دست به کارستانی بزنند، از اساس موهوم است. تا آن جا که حافظه‌ی تاریخی نگارنده به یاد دارد در ایران مستقل از دسته گل به آب دادن - و بلافاصله پس گرفتن

- علی میرفطروس فقط یکی دو سه نفر دیگر از آمریکا و نهادهای وابسته‌اش (از دولت اسرائیل گرفته تا مرکز سولیداریتی سنتر تحت پوشش NED) درخواست کومک مالی کرده و یا این "بخشنده‌گی" سخاوتمندانه را مباح شمرده‌اند. اولی همان آقای رضا پهلوی است که اخیراً طی مصاحبه‌یی از دولت اسرائیل خواسته به جای تهاجم نظامی، برای یک بار هم که شده مانند جنتلمن‌ها رفتار و سرکیسه را شل کند. و دومی مرکلیست زنجیر گسیخته و روان پریش و نا"امید"ی است که در مقابل "استبداد و ارتجاع اسلامی پیشاسرمایه‌داری" کومک‌های امپریالیسم مدرن (سولیداریتی سنتر) را از شیر مادر هم حلال تر دانسته و تاکنون آن موضع ضد کارگری خود را پس نگرفته است. و این‌ها در شرایطی است که جنبش کارگری رزمنده‌ی ایران در آخرین موضع‌گیری خود نسبت به این نهادهای امپریالیستی، از زبان رضا شهبانی نه فقط **جایزه‌ی کذایی حقوق بشری** آنان را پس زد، بل که اساساً نشان داد که پاکیزه‌تر از آن است که مرعوب این جوسازی‌ها شود و به این آموزه که **"طبقه‌ی کارگر تنها به پشتوانه‌ی نیروی خود رها می‌شود"** عمیقاً باور دارد.

باری در این گیر و دار نقد سوسیال دموکراسی را بر مرکز جمع‌بندی تئوری‌پردازی‌های کینز ادامه می‌دهیم و علاوه بر استدلال‌هایی که در مقالات پیشین برای توجیه چنین روی‌کردی برشمردیم، به نقل از تری ایگلتن اضافه می‌کنیم: «به نظر می‌رسد که مارکس ظهور سوسیالیسم را **اجتناب‌ناپذیر** می‌بیند. او چندین بار به این مساله اشاره می‌کند. در مانیفست کمونیست سقوط طبقه‌ی سرمایه‌دار و پیروزی طبقه‌ی کارگر به یک اندازه **ناگزیر** شرح داده شده است اما این بدین خاطر نیست که مارکس باور به قانونی مخفی در تاریخ دارد... سرمایه‌داری ممکن است در شرف نابودی قرار داشته باشد، اما احتمال آن وجود دارد که این سوسیالیسم نباشد که جایش را می‌گیرد. ممکن است فاشیسم یا بربریت باشد... و یا امکانی که مارکس نمی‌توانست کاملاً پیش‌بینی کند، این که سیستم ممکن است طغیان‌های سیاسی را به وسیله‌ی **رفرم** دفع کند. **سوسیال دموکراسی مانند سدی میان آن و فاجعه عمل می‌کند.** از این طریق با مازادی که از نیروهای تولیدی توسعه یافته به دست آمده می‌توان انقلاب را خرید و آن را تطمیع کرد. **این مساله به هیچ وجه در طرح تاریخی مارکس نمی‌گنجد. به نظر می‌رسد که او معتقد بود که موفقیت و شکوفایی سرمایه‌داری صرفاً موقتی خواهد بود و این که سیستم سرمایه‌داری سرانجام فرو خواهد ریخت و طبقه‌ی کارگر در آن هنگام به ضرورت قیام خواهد کرد و جانشین آن می‌شود. اما این طرح بسیاری از مسائل را نادیده می‌گیرد** (مسائلی که از دوران مارکس تاکنون بسیار پیچیده‌تر شده‌اند) مثل این که یک سرمایه‌داری در بحران می‌تواند کماکان رضایت شهروندانش را به دست آورد. مارکس در آن زمان با شبکه‌ی فاکس نیوز و روزنامه‌ی دیلی میل طرف نبود.»

(به نقل از نشریه‌ی **آلترناتیو**، ش: ۹/ **چرا مارکس حق داشت؟** بخش سوم: می‌گویند مارکسیسم نوعی جبرگرایی است! نوشته‌ی تری ایگلتن، برگردان شهرام‌ش) واضح است که بحث ایگلتن کامل نیست و نگارنده ملاحظات جدی بر این سلسله مقولات دارد که در جای دیگری از آن سخن خواهم گفت و واضح تر است که فاشیسم نیز چهره‌ی دیگری از سرمایه‌داری است و طرح جایگزینی آن (به عنوان آلترناتیو سرمایه‌داری) خطای سهوی ایگلتن است.

باری فقط با کمی تامل و حسن نیت و دقت نظر به راحتی می‌توان تشخیص داد که گزینش تیتل **"مبارزه‌ی طبقاتی..."** برای این سلسله مقالات به مفهوم دخالت مبارزه‌ی طبقاتی در تغییر روند تاریخ و مبارزه با هرگونه "فلسفه‌ی تحصلی" و پوزیتیویستی آگوست گنت است. با این حال شرح و بسط تئوریک این مبحث را به همان کتاب **"امکان فروپاشی سرمایه‌داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی"** وا می‌نهمیم و به نقد سوسیال دموکراسی - به قول ایگلتن "سد میان آن و فاجعه" - ادامه می‌دهیم. در افزوده: شخصاً آبا و اجداد و ایل و طایفه‌ی استاد ایگلتن را نمی‌شناسم. منت بگذارید اگر احتمالاً پدر یا عموی ایگلتن گنت یا سِر بوده است او را "تا اطلاع ثانوی" از لقب "گنت زاده" معاف فرمائید!

جمع‌بندی آرای کینز

بسیاری از تحلیل‌گران کینز را در حد فاصل مارکس - انگلس و آدام اسمیت - هایدک گذاشته‌اند و تئوری‌های اقتصاد کلان او را - همچون گیدنز - راه سومی میان اقتصاد مبتنی بر اجتماعی کردن وسائل تولید (لغو مالکیت خصوصی و الغای کارمزدی) از یکسو و اقتصاد بازار آزاد دانسته‌اند. مقایسه میان افکار مارکس و کینز هنوز هم از مباحث جدی و جذاب اقتصادی است.^۱ برخی از تئوری‌های کینز و به طور کلی دولت مداخله‌گر تحت عنوان "سوسیالیسم خزنده" سخن گفته‌اند و سوسیال دموکراسی دولت رفاه را مقدمه‌ی برای گذار به سوسیالیسم کارگری خوانده‌اند. به نظر ما چنین نیست و افکار و تئوری‌های کینز با وجود درجه‌ی از ترقی-خواهی نسبت به ایده‌نولوژی دست نامریی آدام اسمیت و بازار آزاد میسر - هایدک و دکترین شوک میلتنون فریدمن در مجموع جناح چپ بورژوازی را نماینده‌گی می‌کند. استدلال ما مبتنی بر فشرده‌ی روش‌هایی است که کینز در مهم‌ترین اثرش (تئوری عمومی) تدوین کرده است. در این جا به پایه‌ی اصلی مباحث کینز اشاره می‌کنم.

- برخلاف مبانی اقتصاد لیبرالی کلاسیک که معتقد بود در منطق بازار آزاد، عرضه به تقاضا می‌انجامد، کینز با تاکید بر این نکته که تقاضا شکل دهنده‌ی اصلی عرضه و به تبع آن اشتغال است، ریشه‌ی بحران-های اقتصادی را در ناکافی بودن تقاضا دانست. کینز استدلال کرد که کاهش نرخ بهره و افزایش بهره‌وری سرمایه مناسب‌ترین زمینه برای تشویق سرمایه‌گذاری است. همچنین نرخ بازده انتظاری سرمایه در صورتی که از نرخ بهره زیادتر باشد، سرمایه‌گذاری مناسب‌تر شکل خواهد بست.
- دولت اقتصادی کینز باید سیاست‌های پولی و مالی را تنظیم و کنترل کند. هر چند نرخ بهره در بازار پول معین می‌شود، اما در عین حال بانک مرکزی می‌باید حجم پول را کنترل کند.
- دولت اقتصادی کینز باید زمانی که سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی کاهش می‌یابد، به شیوه‌ی کومک مالی به صنایع و بانک‌ها به رونق سرمایه‌گذاری کومک کند.
- کینز طرفدار نظام پولی ثابت بود و اگرچه با توجه با قدرت اقتصادی آمریکا نتوانست در کنفرانس برتون وودز نظریه‌ی دکستروایت (دلار سرمایه‌داری) را مغلوب کند، اما در اقتصاد کلان کینزی، نظام پولی ثابت بر مبنای طلا یک اصل است.

در مورد دستمزد کارگران، کینز اقتصاد کلاسیک لیبرالی را به چالش کشید. این جماعت آدام اسمیتی یکی از دلایل افزایش بی‌کاری در جریان بحران ۱۹۲۹ را دستمزد بالای کارگران می‌دانستند و معتقد بودند بی‌کاری زمانی به وجود می‌آید که کارگر حاضر نیست با دستمزد کم کار کند. راه حل این مشکل نیز سپردن گریبان کارفرما و کارگر به دست نامریی بازار بود. به نظر لیبرال‌ها اگر بازار به حال خود رها شود و سطح دستمزدها کاهش یابد، بی‌کاری از میان خواهد رفت. اما کینز از انعطاف ناپذیری معمول مزد دفاع کرد و کاهش درآمد ملی را از دلایل بی‌کاری برشمرد. ژاک روئف - در مقام یکی از تئوریسین‌های اقتصاد لیبرال - بر این باور بود که به جز مداخله‌ی دولت در مساله‌ی دستمزد، مقوله‌ی انعطاف ناپذیری مزد مهم‌ترین دلیل بی‌کاری است و همه‌ی گناه بر گردن کارگران مزدی است که به تبع کاهش نرخ نزولی سود و افت قیمت‌ها حاضر نمی‌شوند با دستمزد کم کار کنند.

- کینز رکود اقتصادی را در ارتباط با کاهش سرمایه‌گذاری تبیین کرده است. کاهش سرمایه‌گذاری زمانی رخ می‌دهد که ظرفیت‌های اقتصادی با سرعت بیش‌تری از سطح تقاضای کل فزونی یابد. در چنین شرایطی لاجرم سرمایه‌گذاری و به تبع آن سود، رو به افول می‌نهد و به دنبال آن درآمدها منقبض می‌شود و اقتصاد به رکود می‌گراید. البته در شکل‌بندی رکود عواملی که در دوران رونق اقتصادی ایفای نقش کاذب می‌کنند، مانند بورس بازی، اعتبار بر اساس اعتبار و ناترازمندی‌های مالی نیز موثرند.
- در مقابل نقدهای کینز بر روند بحران‌زای بورس‌بازی و ایجاد حباب، کسانی همچون هاتوری از درآمدزایی اعتبار دفاع کرده‌اند و گفته‌اند پول‌هایی که از سوی بانک‌ها به صورت وام به در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌گیرد در راستای پرداخت دستمزد کارگران و تهیه مواد اولیه و ابزار تولید به کار می‌رود و پس‌انداز مولد

این درآمدها از درآمدهای ناشی از اعتبارات برون بانکی کمتر نیست. شاید هاوتری به بازپرداخت این اعتبارات توجه نکرده است. شاید هاوتری به درآمدهای ناشی از اعتبارات بانکی از منظر مطالبات از پیش تضمین ستانده شده بانکها و لزوم تادیهی آنها و در نتیجه کنار گذاشتن مقادیر معتابهی از پول و حذف درآمدها دقیق نشده باشد. شاید هاوتری به حبابهایی که اعتبار بر اساس اعتبار در بازار بورس ایجاد می-کند، متمرکز نشده باشد. شاید ترکیدن این حبابها در ابتدای بحران ۱۹۲۹ سقوط سهام و اعتبارات برای هاوتری در رویا گذشته باشد. با تمام این اوصاف تکرار بحران ۱۹۲۹ در ۲۰۰۸ حتماً "روح" هاوتری را دچار عذاب ناشی از این غفلت کرده است.

دربارهی انعطاف پذیری دستمزدها و قیمتها، هنوز میان اقتصاددانان نئوکینزی و نئوکلاسیک جدید اختلاف نظر جدی موجود است. به نظر نئوکینزیها الگوهای تسویهی بازار نمی‌توانند نوسانهای اقتصادی کوتاه مدت را توضیح دهند. در نتیجه آنان از الگوهای مبتنی بر دستمزدها و قیمتهای "چسبنده" دفاع می‌کنند و برای تعلیل بی‌کاری اجباری و تاثیر شدید سیاستهای پولی بر فعالیتهای اقتصادی به چسبندگی دستمزدها و قیمتها استناد می‌کنند. در این تبیینها گفته شده است که در اقتصاد همهی قیمتها را در یک زمان تنظیم نمی‌کنند. تعدیل قیمتها در کل اقتصاد به طور متناوب منظم می‌شود. تنظیم متناوب قیمتها، تعیین قیمتها را پیچیده می‌کند. چرا که بنگاهها دربارهی قیمتهای خود نسبت به قیمتهایی که سایر بنگاهها مطالبه می-کنند، دغدغه خاطر دارند. تنظیم متناوب قیمتها می‌تواند سطح کلی قیمتها را به تدریج تعدیل کند، حتا وقتی هر یک از قیمتها به طور مکرر تغییر کند.

گروهی دیگر از نئوکینزیها رکود را ناشی از ناتوانی در هماهنگی دانسته‌اند. به نظر ایشان هماهنگی می-تواند در تعیین دستمزدها و قیمتها مطرح شود. زیرا آنان که قیمتها را تنظیم می‌کنند باید اقدام سایر تعیین کنندگان قیمت و دستمزد را پیش‌بینی کنند [جلوگیری از رقابت]. رهبران اتحادیه‌های کارگری که برای دستمزدها مذاکره می‌کنند، به امتیازات آتی سایر اتحادیه‌های کارگری توجه دارند. بنگاههایی که قیمتها را تعیین می‌کنند، مراقب قیمتهایی هستند که سایر بنگاهها مطالبه خواهند کرد. برای دیدن این که چگونه رکود می‌تواند به عنوان ناتوانی در هماهنگی مطرح شود به این مطلب توجه کنید. "اقتصاد از دو بنگاه تشکیل شده است. بعد از کاهش عرضه پول، هر بنگاه باید تصمیم بگیرد که آیا قیمت خود را کاهش دهد یا نه. هر بنگاه خواهان حداکثر سازی سود است. اما این سود نه تنها به تصمیم قیمت‌گذاری بستگی دارد، بلکه به تصمیم اتخاذ شده بنگاه دیگر نیز بستگی خواهد داشت. اگر هیچ کدام از بنگاهها قیمت خود را کاهش ندهند، حجم پول واقعی (حجم پول تقسیم بر سطح قیمت) کم می‌شود، رکود رخ می‌دهد و هر بنگاه سود کمتری کسب می‌کند." بخش مهم دیگر اقتصاد نئوکینزی گسترش نظریه‌های جدید بی‌کاری بوده است. به طور معمول اقتصاددانان [لیبرال] فرض می‌کنند اضافه عرضه نیروی کار، فشاری برای کاهش دستمزدهاست و در نتیجهی افزایش نیروی کار، بی‌کاری نیز کاهش خواهد یافت. بنابراین طبق نظریه اقتصاد استاندارد، بی‌کاری یک مسألهی خود تصحیح کننده است. اما اقتصاددانان نئوکینزی بیش‌تر گرایش به نظریه‌هایی دارند که دستمزدهای کارایی نامیده می‌شود و برای توضیح امکان شکست ساز و کار تسویهی بازار به کار می-رود. به اعتبار این نظریه‌ها دستمزد بالا بهره‌وری کارگران را افزایش می‌دهد. تاثیر دستمزدها بر کارایی کارگر می‌تواند شکست بنگاهها در کاهش دستمزدها را به رغم اضافه عرضه نیروی کار توضیح دهد. حتا اگر کاهش دستمزد موجب کاهش صورت حساب دستمزد بنگاه شود. اگر این نظریه‌ها درست باشد، بهره‌وری کارگران و سود بنگاه نیز تنزل پیدا می‌کند.

«از آن جا که اقتصاد کینزی، یک مکتب فکری مرتبط با اقتصاد کلان است، در نتیجه طرفداران اش نیز در مباحث مختلف سیاست اقتصادی مواضع واحد ندارند. در گسترده‌ترین سطح اقتصاد نئوکینزی در برابر برخی نظریه‌های کلاسیکی جدید رکودها را نمایانگر کارکرد بازارها نمی‌داند. عناصر اقتصاد نئوکینزی مانند هزینه‌های فهرست انتخاب، قیمت‌های تنظیم شده به طور متناوب، شکست در هماهنگی و دستمزدهای کارایی، بیانگر انحراف بسیار از فرضهای اقتصاد کلاسیکی است که مبنای فکری برای توجیه معمول اقتصاددانان را از اقتصاد بازار فراهم می‌کند. در نظریه نئوکینزیها رکودها به سبب برخی ناتوانیهای بازار در سراسر اقتصاد به وجود می‌آید. بنابراین اقتصاد کینزی منطقی برای مداخله دولت در اقتصاد

مانند سیاست مالی یا پولی ضد چرخه‌ی فراهم می‌کند.» (گریگوری منکیو. مقاله: مکتب کینزی، ترجمه‌ی حسین میر جلیلی، روزنامه‌ی ایران ۱۳۸۷/۲/۲۶)

نگاه کینز و به تبع او نئوکینزین‌ها به مسأله‌ی تورم و راهکارهای خروج از آن در همان اثر مشهور "تئوری عمومی" تنظیم شده است. در این ارزیابی‌ها تورم به عنوان عوارض ناشی از به هم خوردن تعادل نقش دولت در بازار دانسته آمده و راحل آن نیز دخالت مستقیم دولت در بازار است. کینز گمان می‌زد در شرایطی که افراد به پس‌انداز کننده‌گانی تبدیل می‌شوند که نمی‌خواهند پول یا سرمایه‌ی خود را - هر چه قدر ناچیز باشد - وارد چرخه‌ی اقتصادی کنند، در نتیجه چرخ‌های رونق اقتصادی از حرکت باز می‌ماند. در چنین شرایطی که بی‌اعتمادی به چرخه‌ی مالی وجود دارد دولت می‌باید افراد را تشویق به سرمایه‌گذاری کند و برای شکستن سد این بی‌اعتمادی دولت خود می‌باید پیشگام سرمایه‌گذاری شود تا دیوار بی‌اعتمادی و به تبع آن یخ‌های رکود را بشکند. در این شرایط کینزین‌ها حتا به روی کردهای معطوف به اشتغال‌زایی از نوع حاج میرزا آغاسی - که به گمان صاحب این قلم در عصر خودش مترقی بوده است - روی آوردند. اگر لازم شد به عده‌ی پول بدهید چاه بکنند و به گروهی دیگر پول بدهید که همان چاه را پر کنند. در نتیجه‌ی این تبادل مالی، دستمزد کارگران ناگزیر وارد بازار می‌شود، کالاها فروش می‌رود نرخ تورم کاهش می‌یابد و شکوفایی اقتصادی شکل می‌بندد.

دهه‌ی هفتاد پایان عمر تئوری‌های کینز بود. افزایش حجم پول و بالا رفتن هزینه‌های دولتی و "مالیات‌های سنگین بر بورژوازی"، نه فقط به ایجاد بحران در دولت‌های رفاه دامن زد، بل که زمینه‌ها را برای عروج دست راستی‌ترین نظریه‌های اقتصادی مکتب وین و شیکاگو مساعد ساخت.

ادامه دارد...

بعد از تحریر

۱. چهار سال پیش طی درآمدی بر مقاله‌ی "شکندگی طبقاتی دولت دهم" چنین نوشتم:
>> نگارنده متعلق به نسلی از جوانان نیمه‌ی نخست دهه‌ی پنجاه است که در ادبیات سیاسی‌شان بس‌آمد و ازه‌هایی همچون "بورژوازی کمپرادور"، "بورژوازی ملی مترقی"، "سگ زنجیره‌ی امپریالیسم"، "امپریالیسم جهانی به سرکرده‌گی آمریکا"، "سوسیال امپریالیسم"، "سه جهان" کوبا، ویتنام و چین و... به نحو بارزی برجسته می‌نمود...<<

در افزوده: از آن زمان تا کنون سی و چند سال گذشته اما سکه‌ی پرنوسان زنده‌گی سیاسی نگارنده همواره بر زمین شرافت و دفاع از حقوق زحمت‌کشان نشسته است. نگفته پیداست که نوع چرخش این سکه همیشه مطلوب نبوده و ای بسا که بارها وارونه چرخ خورده است اما در همان وارونه‌گی نیز به سر سپرده‌گی مالی سرمایه‌تمکین نکرده است. بدون تواضع صوفیانه بارها اعتراف کرده ام که بخشی از برداشت‌ها و تحلیل‌های سیاسی من در ادوار مختلف از بیخ و بن نادرست بوده است. توهم به متعارف شدن بورژوازی به عنوان انکشاف مثبت در مبارزه‌ی طبقاتی؛ توهم به دولت حجابیانی و... همه در این شمار است. من خود بارها این نوسانات را که گاه اجباری بوده است به نقد کشیده و کوشیده ام گسست‌ها و شکست‌های نظری را ترمیم کنم. با این حال تحت هیچ شرایطی مرعوب غوغای غوکان نشده و در برابر سرمایه‌سالاران یک گام پس ننشسته‌ام. در کشور ما از خود سخن گفتن - به تعبیر شاملو - مذموم‌ترین صفات است. بگذریم...

۲. جستجوگر (searcher) گوگل و مشابه به اعتبار سابقه‌ی ده پانزده

ساله، نسبت به بسیاری از مقاومت‌ها و جان‌فشانی‌ها و مبارزات آشکار و

پنهان تا دم مرگ "جوینده‌گان شادی" خاموش است. برای کسان و ناکسانی که آدم‌ها را بدون در نظر گرفتن عقب‌نشینی‌ها و پیشروی‌ها و بدون ارزیابی در کانتکست‌های زمانی خاص و محدودیت‌ها و محذوبیت‌ها، فقط به پشتوانه حافظه‌ی کوتاه مدت گوگلی خود ارزیابی می‌کنند، تبعاً غیر

ممکن است **بارمنز و اسطرلاب پلیسی** خود و پس از ساعت‌ها دخیل بستن به بارگاه پیسی بسیاری از حوادث ناگفته‌ی دهه‌ی شصت و هفتاد را کشف کنند. اما به قول حافظ ما:
فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

این را هم برای **آخرین بار خطاب به "شرافت" رنگ باخته‌ی گردنه بگیران جدید** می‌گویم می‌گذرم که نیک بختانه هنوز از آن وقایع زمان چندانی سپری نشده است که **انسان‌های شرافت‌مند حاضر در چپ ایران** نتوانند به عمق رنج و دردی که بر ما رفته است شهادت دهند. فقط با اخلاق پرویز ثابتی‌ها می‌شود همه‌ی وقایع اتفاقیه‌ی ادوار روزگار ادبار زده را نفی کرد.....
۳. این سلسله مقالات را با نقد آرای آنتونی گیدنز جمع خواهیم کرد و بساطمان را در جایی دیگر خواهیم گشود. ما با این شانتازها از گود خارج نخواهیم شد. بارها نوشته‌ام و تکرار می‌کنم:

ما برای جمع کردن این بساط مبارزه می‌کنیم.

اخلاق فاسد و فاشیستی مرکزیتی در هر "نوجه"ی که نفوذ کرده باشد به مثابه‌ی اخلاق طبقه‌ی حاکم بورژوازی باید برچیده شود.
۴. برخلاف توهم "روشن فکران" بریده صاحب این قلم به عنوان پرکارترین نویسنده‌ی سایت البرز تا آخرین مرحله‌ی حیات این سایت در آن جا مقاله نوشته است. از قضا فیلترینگ و سپس حذف نهایی سایت البرز با واپسین مقاله‌ی من همراه شد. همه‌ی کسانی که مقالات سایت البرز را پی گرفته‌اند گواهی می‌دهند که آن سایت **دموکراتیک‌ترین سایتی بود که امکان نوشتن را برای جمع کثیری از روشن فکران واقعی با آرای متنوع فراهم ساخته بود.** و باز هم دنبال کننده‌گان مقالات آن سایت، خوب می‌دانند که تحلیل‌های این قلم به دلایل مختلف از جمله تاکید بر ضرورت بی‌تخفیف هژمونی طبقه‌ی کارگر بر هر جنبش اجتماعی ترقی‌خواه، نقد رفرمیسم و لیبرالیسم، نقد تمکین به هژمونی خرده بورژوازی و بورژوازی لیبرال در جنبش سبز، نقد مستقیم و مکرر احزاب و سازمان‌ها و بدنه‌ی تشکیلاتی جنبش سبز و.... در اقلیت بود. این نکته چند بار توسط مدیران سایت در اعتراض به سمپات‌های مقالات این جانب – که نسبت به درج آن‌ها در بخش دیدگاه اعتراض داشتند – به شکل مکتوب یادآوری شد. در اقلیت ماندن هیچ حق ویژه‌ی به اکثریت نمی‌دهد. حنای موش دوانی مرکزیت‌ها برای فعالان داخلی از همان زمان پیوستن به "ویک‌اند‌های انترناسیونالیستی" رنگ باخته است. آنان را برای همیشه به حال خود وا می‌نهمیم و به تبیین اولویت‌های مبارزه‌ی طبقاتی ادامه می‌دهیم.

پی‌نوشت:

&&&

مبارزه‌ی طبقاتی برای افزایش دستمزد

محمد قراگوزلو

QhQ.mm22@gmail.com

در آمد یک(جهت اطلاع)

معروف است که خفیه نویسان برای پایش و پیمایش رفتار و گفتار روزانه ی مهدی بازرگان چند مامور گماشته بود تا به اصطلاح زاغش را چوب بزنند. مهندس که از قرار به این ماجرا پی برده بود ؛ روزی بر سر گردنه یی به آقایان می گوید وقت خود را تلف نکنید و به کار و بار شخصی تان برسید و برای تنظیم گزارش به مافوق هر شب بیائید دم منزل ؛ خودم صادقانه خدمت تان عرض خواهم کرد.... به قول نازنینی حالا حکایت ماست.

باری دوستان عزیز در مورد مجله ی اطلاعات سیاسی اقتصادی از من پرسیده اند و گردنه بگیران آن لاین اینترنتی در پوست جولیا آسانژ به پندار این که اسناد تمام محرمانه ی طبقه بندی شده منتشر می کنند دست به مچ گیری زده اند!! گفت از خودمان می پرسیدید تا عارض می شدیم برای آن دسته از علاقه مندان به زیست نامه ها عرض می شود که من مدت ها به اتفاق چند همکار دانشگاهی به عنوان مشاور علمی "دو ماهنامه ی اطلاعات سیاسی اقتصادی" کار کرده ام. در آن مجله مقالات زیادی نوشته ام که فهرست و متن همه موجود است. طبیعی است که تحولات اجتماعی و دیدگاهی و مقطعی برخی از آن مقالات را مهمل کرده و به زباله دان فرستاده است. تا به شکل نبش قبر از این جا و آنجا دریابید. اما تعدادی دیگر (مثلا جهانی شدن که دوازده سال پیش نوشته شد) هنوز هم ذیل مقالات کنونی ام - از جمله همین مقالات اخیر- به عنوان رفرنس می آید. مجله ی اطلاعات سیاسی اقتصادی در موسسه ی اطلاعات منتشر می شود که مدیر مسوول آن حجت الاسلام دعائی است. بگیرم که ایشان تا آن جا که من می دانم دخالتی در محتوای مقالات نداشتند. در تمام مدتی که ما آن جا کار می کردیم مقالات متنوعی از روشنفکران نحله های گوناگون جهانی منتشر می شد. از سوئیزی و سمیر امین تا رولان بارت و دریدا. در آن مجله- تاکید می کنم آن مجله- روشن فکران مترقی و سوسیالیستی همچون احمد سیف تا روشنفکران اگزیستانسیالیستی مانند زنده یاد مصطفی رحیمی و سوسیال دموکرات هایی از قبیل حسین بشیریه ده ها مقاله نوشته اند. از مخلص نیز مقالات متعددی منتشر شده است در موضوعات مختلف. از ژئوپولیتیک و گفت و گوی تمدن ها و نقد هانتینگتون و جنگ اول و دوم آمریکا و عراق و افغانستان تا جهانی شدن و نقد نئولیبرالیسم و تهاجم به نظریه نئولیبرالی دولت رانت خوار نفتی و خصوصی سازی و دفاع از دموکراسی کارگری و سوسیالیسم چپ و..... برخی هنوز و تا همیشه معتبرند لابد و تعدادی دیگر همان زمان نیز مزخرف بودند... جالب این که همین سال گذشته (۱۳۹۰) دوستان عزیز که مقالات خوب و مفیدشان در سایت های کنونی چپ و از جمله همان سایت "دوستان نیمه پنهان نویس" منتشر می شود - و این خیلی خوب است- طی تماس های مختلف از من می خواستند تا نسبت به انتشار مقالاتشان در آن مجله کاری کنم. حال آن که از ۵ سال پیش به طور کلی شورای علمی مجله منحل شده است. پشت جلد هر شماره اسامی اعضای شورای علمی مجله به این شرح منتشر می شد و هرگز پدیده ی مخفیانه یی نبود:

حمید احمدی/سید حسن امین/ داود هرمداس باوند/ حسین بشیریه/ مهدی تقوی/ پرویز پیران/ ناصر خادم آدم/ ابراهیم رزاقی/ حمید دیهیم/ علی رشیدی/ محمود سریع القلم/ بهزاد شاهنده/ غلامرضا صراف

یزدی/ سید جواد طباطبائی/ موسی غنی نژاد/ محمد قرآگوزلو/ احمد نقیب زاده / محمد سعید نوری نائینی.

تا آن جا که به خود من مربوط می شود حتا یک بار هم پایم به پله کان موسسه اطلاعات و مجله نخورده است. اما از این که آن مجله به شکل سابق منتشر نمی شود هنوز دریغ و درد دارم. ای میل بالای مقالات برای این است که اگر سوالی بود که برای همه گان جالب نبود پرسیده شود. درآمد دو (تاچریسم ناب)

فرافکنی و فرار به جلو، معانی، مفاهیم و مصادیق چندان پیچیده‌یی ندارد. کافی است به این گزینه‌ها توجه کنید:

- محمدرضا رحیمی (معاون اول رئیس جمهوری اسلامی) ضمن انتقاد شدید از "بی‌تدبیری دولت در مهار گرانی" گفت "این یک تدبیر می‌خواهد که هم اکنون، مسوولان ما فاقد آن هستند" (کیهان، یکشنبه ۱۰ اردی‌بهشت ۱۳۹۱، ش ۲۰۱۹۵/ص: ۴) چیزی که آقای دکتر رحیمی نگفت این بود که این "مسوولان ما" چه کسانی هستند؟

- حجت‌الاسلام احمد خاتمی در مقام خطیب نماز جمعه‌ی تهران (۱۵ اردی‌بهشت) از فریاد به پا خاسته‌ی مردم نسبت به گرانی‌ها یاد کرد و از نگرانی مراجع دینی در خصوص اقتصاد لگام گسیخته‌ی کشور سخن گفت.

- دکتر علی لاریجانی ضمن یک فاش گویی آشکار از عزم دولت نسبت به بنزین ۲ هزار تومانی و گاز ۳ برابری و گازوئیل چند برابری گلایه کرد و از این که مجلس زیر بار این شوک درمانی نخواهد رفت.

- از ارکان مختلف "پاک دست‌ترین دولت دنیا"، هر روز خبری مبنی بر یک فساد و اختلاس کلان بیرون می‌زند تا آن جا که رئیس مجلس با "فروتتی" می‌فرماید: «امروز از نظر فساد اداری شرایط خوبی نداریم.» (دنیای اقتصاد، دوشنبه ۱۱ اردی‌بهشت ۱۳۹۱، ش: ۲۶۲۸، ص: ۶) و در ذیل همین اظهارات آیت‌الله آملی لاریجانی از شبکه‌های اختاپوسی فساد متشکل از قاضیان و مدیران اجرایی در پرده یاد می‌کند.

- در جریان پرونده‌ی اختلاس ۳ میلیارد دلاری پای خیلی‌ها به میان آمده است، تا آن جا که تکیه کلام تهدید گونه‌ی "بگم بگم" آقای احمدی‌نژاد دیگر برای مرعوب ساختن رقیب تا دی‌روز متحد کافی نیست. در دولتی که آب و نان و شیر و گوشت و تخم‌مرغ و آموزش و بهداشت را به روی مردم بسته‌اند و رشوه‌های میلیاردی را باز گذاشته‌اند، باز هم می‌توان از "عدالت" قصیده‌ها سرود.

- از زمان عملیاتی‌سازی تئوری‌های میلتون فریدمن در شیلی (۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳) تاکنون درهای اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری بر پاشنه‌ی راست‌ترین ایده‌نولوژی تاریخ سرمایه‌داری چرخیده است. در این میان سیاست‌های نئولیبرالی دولت‌های اصلی و فرعی به فقر و فلاکت بیشتر کارگران و زحمت‌کشان انجامیده است. بی‌گمان در کورس این فقیرتر کردن؛ دولت احمدی‌نژاد رکورددار است. این دولت نماد تیپیکال یک دولت تاچریستی ناب است!

- یک اقتصاد خوانده‌ی متمایل به جناح اصلاح طلبان دولتی (حسین راغفر)، نرخ تورم را در سال ۹۰ نزدیک به ۵۵ درصد اعلام کرده و گمان زده است که این نرخ در سال جاری ۳ رقمی شود (در گفت و گو با روزنامه‌ی اعتماد، شنبه ۱۶ اردی‌بهشت) وی نرخ خط فقر مطلق در تهران را یک میلیون و پانصد هزار تومان دانسته است.

- نیازی به حساب و کتاب‌های پیچیده نیست. با یک معادله‌ی ساده‌ی دو تا دو چهار تا هم می‌توان به راحتی ثابت کرد، حتا اگر ملاک افزایش دستمزدها را ماده ۴۱ قانون کار جمهوری اسلامی بدانیم، حداقل دستمزدها در سال جاری باید ۱۱۳۸۴۹۵۰ ریال باشد. (در این زمینه رک به: دنیای اقتصاد، مقاله‌ی روند تغییر مزد در پنج سال گذشته و مقایسه‌ی آن با نرخ تورم رسمی، یکشنبه ۱۰ اردی‌بهشت ۱۳۹۱، ش: ۲۶۲۷، ص: ۲۹). حال اگر بخواهیم نرخ تورم را بر اساس ارزیابی‌های حسین راغفر محاسبه کنیم و بر این مبنا به تعیین حداقل دستمزد بپردازیم، گمان می‌کنم به رقمی دست‌کم دو و نیم تا

سه برابر رقم اعلام شده از سوی روزنامه‌ی دست راستی "دنیای اقتصاد" خواهیم رسید. فقط با چنین معادلات ابتدایی و ساده‌یی می‌شود گفت که بختک فقر و فلاکت به نحو بی‌سابقه‌یی بر زنده‌گی توده‌های زحمتکش کشور ما آوار شده است.

سلسله مقالات "مبارزه‌ی طبقاتی برای افزایش دستمزد" را با ارزیابی مختصر نظریه‌پردازی‌های جریان موسوم به "راه سوم" یا نئوکینزین‌ها به پایان می‌بریم. همه‌ی امیدمان این است که توانسته باشیم مثل همیشه از موضع دفاع از منافع زحمتکشان چارچوب مشخصی را برای این مهم از مزغل خود ترسیم کرده باشیم. امیدمان این است که این سلسله مقالات - با همه‌ی کاستی‌هایشان - در پلمیک میان سوسیالیست‌های چپ با سوسیال‌دموکرات‌ها مفید واقع شده باشد و امید داریم که دوستان مثل گذشته نویسندگان را از نظرات انتقادی خود محروم نکنند. واضح است که بدترین نوع دفاع از این قلم، همانا دفاع بی‌منطق، بری از استدلال و فاقد پشتوانه‌های نظری در کنار موضع تهاجم به منتقدان است. امید دیگرم این است که دفاعیه‌ها تا آن جا که ممکن است ضعف‌های تئوریک این نوشته‌ها را روشن کند. در چنین شرایطی که تهاجم به معیشت تهی‌دستان از یک سو و حبس فعالان کارگری از سوی دیگر، دل و دماغی برای ما نگذاشته است، طرح مباحث تئوریک مثل همیشه لازم اما برخلاف همیشه سخت است. اعصاب ما در کوران و کوره‌ی وقایع اتفاقیه‌ی سی و پنج سال گذشته به اندازه‌ی کافی آبدیده شده و بسیار بدیهی است که به قول مارکس - و البته نیمای یوشی - راه خود را بدون توجه به سمپاشی‌ها دنبال گیریم.

تلاش نا-فرجام نئوکینزین‌ها، راه سوم گیدنز

تئوری‌پردازی‌های مشهور به "راه سوم" (Third way) آنتونی گیدنز - که در نهایت متکی به ره‌یافت‌های لیبرالیستی از اقتصاد بود - پس از کوششی نافرجام به منظور آلترناتیوسازی در مقابل سرمایه‌داری عنان گسیخته‌ی نئولیبرال به محاق رفت. پایه‌ی تفکر راه سوم گیدنز در مجموع بر چند اصل استوار شده است:

۱. فروپاشی اردوگاه کمونیسم روسی یا بن‌بست سرمایه‌داری دولتی مبتنی به برنامه‌ریزی متمرکز. گیدنز "سوسیالیسم واقعاً موجود" را با شیطننت تمام مترادف بی‌اعتباری سوسیالیسم چپ کارگری و سقوط نهایی مارکسیسم جا می‌زند.

۲. افول سوسیال‌دموکراسی و تلاشی تدریجی دولت‌های رفاه.

۳. درجه‌ی حاد و بی‌مانند توحش ایده‌نولوژی نئولیبرالیسم.

بر پایه‌ی این باورهاست که راه سوم گیدنز می‌کوشد ضمن رعایت پنهانی اصول اساسی اقتصاد نئولیبرالیستی، عدالت اجتماعی را با تکیه به کارایی بازار آزاد و توان‌مندی سرمایه‌داری تبلیغ کند. به یک مفهوم نظریه‌ی گیدنز نوعی تجدیدنظر در سوسیال‌دموکراسی است که از اصالت نظری ویژه‌یی برخوردار نیست و تمام اعتبارش را از اعتلای حزب کارگر جدید (new labour) تونی بلر و به طور واقعی از برآیند دولت‌های تاچر و میجر وام گرفته است. برای نمونه آن‌چه که گیدنز و متعاقب او دولت تونی بلر تحت عنوان بیمه‌ی زمان کار پیش کشیدند، به طور مشخص از همان برنامه‌ی مشهور فعال سازی بازار کار در دولت‌های رفاه اسکاندیناوی الگو گرفته بود. بیمه‌ی زمان کار هیچ طرح تازه‌یی را - که مبین راه‌بردهای ادعایی رهبران حزب کارگر جدید در خصوص گسست رو به پیش از حزب کارگر قدیم (old labour) باشد - نماینده‌گی نمی‌کرد. گیدنز می‌کوشید از درون تلفیق نوعی گفتمان چپ لیبرال، کل ظرفیت‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی لیبرالیسم را حفظ کند و ضمن استحاله و حذف سوسیالیسم، در نهایت جنبه‌ی انتقادی چپ را در تئوری خود بازتولید نماید. تلاش تئوریک راه سومی‌ها معطوف به چند پروژه‌ی شکست خورده بود. از جمله:

• ایجاد یک جهان‌نگری فلسفی نسبت به جهانی‌سازی-های نئولیبرالی با انتقاد از آنارشی سیستم اقتصادی بازار جهانی.

• رعایت یا تولید حریم تازه‌یی در حد فاصل سوسیالیسم و لیبرالیسم برای جاسازی عدالت اجتماعی.

• بیرون کشیدن دو مولفه‌ی آزادی و برابری از مباحث نظری چپ و راست.

• امکان‌سازی تعادل میان مطالبات برابری خواهانه‌ی فرودستان با حفظ آزادی‌های فردی. در عین حال پای‌بندی به فردگرایی، گریز از همان جامعه-پذیری سوسیالیستی که تاجریسم منادی و مجری آن بود. این جمله‌ی تاجر را رگز فراموش نخواهیم کرد که: "چیزی به اسم جامعه وجود ندارد. آن چه وجود دارد فرد است." تزلزل میان حقوق و تعهدات اجتماعی افراد از یک-سو و نوسان مشکوک در بین روابط فرد و اجتماع از سوی دیگر.

اغتشاش در نظریه‌ی تناسب حقوق فردی و اجتماعی‌گدینز تا آن جاست که مرزهای فردگرایی با تعهدات فردی تصریح نمی‌شود. برای نمونه سوسیال دموکراسی اگرچه از حق بیمه‌ی بی-کاری دفاع می‌کند، اما فرد بی-کار را به کوشش متعهدانه برای یافتن کار سوق می‌داد. راه سوم در تنظیم این مناسبات ناتوان ماند. گدینز برای تبیین جامعه‌شناختی مدرن خود مانند هر جامعه‌شناس مدرنیست دیگری (از جمله ماکس وبر) به نهادهای سنتی حمله می‌کند و جناح راست سوسیال دموکراسی را به این سبب که تمام تکیه‌گاهش را بر پایه‌های اقتدار بر خاسته از نهادهای سنتی قرار داده، به نکوهش می‌گیرد. گدینز به جای این نهادها "در جامعه‌ی مدرنی که سنن و رسوم، نفوذ خود را از دست داده‌اند" تنها گزینه‌ی تحقق اقتدار را در پیش گرفتن دموکراسی می‌داند. او به جای زوال سنت-ها و رسوم و برای ایجاد همبسته‌گی جدید اجتماعی و واکنش به معضلات زیست محیطی به سوی ارزش-های جهان میهنی می‌رود. (آنتونی گدینز، ۱۳۸۶، صفحات مختلف)

راه سوم گدینز که با زیر تیتل "بازسازی سوسیال دموکراسی" مفهوم واقعی می‌گیرد، در نخستین برداشت وانمود می‌کند که به قصد پر کردن شکاف-های چپ و ترمیم گسل-های "سوسیالیسم واقعاً موجود" وارد میدان شده است، اما به استناد آن-چه پیش‌تر گفتیم گدینز می‌کوشد میان اردوی کار و سرمایه چنان آشتی و صلحی ایجاد کند که از درون آن اساس شیوه‌ی تولید بورژوایی تماماً حفظ شود و کم-ترین لطمه‌یی به ساختارهای آن نخورد. "بازسازی سوسیال دموکراسی" که در بحران دهه‌ی هفتاد به شدت شکاف برداشته و اصول اساسی آن ضربه خورده است در راستای دفاع از منافع سرمایه صورت می‌بندد و از همان ابتدا کل مبانی جامعه‌شناسی گدینز را بیرون از تمام نخله-های چپ - اعم از رادیکال، کارگری، نو و... - می‌گذارد و به تمامی به استخدام ایده‌ئولوژی لیبرالیسم در می‌آورد. حتا سخن گفتن از تلاش گدینز برای بازسازی راه سومی که باید از تلفیق یا میانه‌ی دو ایده-ئولوژی راست سرمایه‌داری و روش اقتصاد سیاسی سوسیالیستی شکل گیرد، در نهایت خوش-بینی آشتی‌نا مفهوم راست و چپ نیست. اصولاً پس از "صلح صنعتی" در انگلستان قرن هفدهم و هیجدهم که از طریق کسب سود ناشی از استعمارگری، دولت انگلستان بیش‌ترین مزد را به کارگران داخلی پرداخت می‌کرد و از سود و ارزش اضافی می‌گذشت، هرگز میان اردوی کار - سرمایه امکان تحقق آشتی طبقاتی وجود نداشته است. بازسازی سوسیال دموکراسی به شیوه‌ی راه سوم آنتونی گدینز اگرچه در افزوده‌هایی بر "تئوری اشتغال عمومی و بهره و پول" کینز طراحی می‌کند، اما در مجموع راه چاره‌یی در برابر بحران-های اقتصادی سوسیال دموکراسی نمی‌گشاید. شکل سیاسی و روش حکومتی راه سوم همان لیبرال دموکراسی مبتنی بر انتخابات وکالتی-ست که جنبه- و ظرفیتی عمیقاً ضد دموکراتیک دارد و به دلیل پاسخ-گو نبودن نماینده-گان و فقدان هر آینه حق عزل همان دموکراسی بورژوایی جوامع سرمایه‌داری کنونی را تداعی می‌کند. مردم هر ۴ یا ۶ سال - بسته به قوانین موجود - بنا به یک وظیفه‌ی "ملی" سر صندوق-ها حاضر می‌شوند و به پلاتفرم این یا آن فرد و حزب رای می‌دهند و بعد هر کدام به راه خود می‌روند. وکلای نیابتی در تمام دوران نماینده-گی خود به منتخبان پاسخ‌گو نیستند و در صورت تخلف یا عدول از وظایف نماینده‌گی هیچ نهادی حق عزل ایشان را ندارد. مردم نیز حق اعتراض به مصوبات پارلمان و دولت را ندارند. چرا

که خود به مشروعیت آن‌ها رای داده‌اند. روش پیش‌نهادهی راه سوم گیدنز برای شکل حکومتی چیزی جز این نیست. مستقل از تعابیر مختلفی که درباره‌ی دموکراسی ارائه شده است، چنین شکلی از دموکراسی لیبرال، عقب مانده‌ترین صورت‌مندی تحقق یافته از این واژه‌ی چند پهلو است. واژه‌ی چند پهلو را برای دموکراسی به کار بستم و همین جا اضافه می‌کنم که اگر امکان انتشار مجلدات دوم و سوم فکر دموکراسی سیاسی این قلم مهیا می‌شد یک مرزبندی دقیق - دست کم در حوزه‌ی تالیف و نه ترجمه- میان دموکراسی کارگری و دموکراسی لیبرال به دست می‌آمد. باری..... در حوزه‌ی اقتصادی، گیدنز کوشید پس از عروج نئولیبرالیسم، بازسازی سوسیال دموکراسی را بی‌اعتنا به زمینه‌های بحران دولت‌های سرمایه‌داری رفاه مهندسی کند. انحلال روش‌های چپ و به ویژه نگاه خصمانه به مالکیت اجتماعی و حفظ حریم حرمت "بازار مقدس" وظیفه‌ی اصلی راه سوم گیدنز است. کل اضطراب گیدنز در همان دل‌شوره‌های اصلی سرمایه‌داری معاصر پنهان شده است.

• توحش ایده‌نولوژی اقتصاد سیاسی نئولیبرال که با تمام قدرت ثبات جهان را به مخاطره افکنده است.

- خلاء ناشی از فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود (کمونیسم بورژوازی).
- جهانی شدن‌های اجباری نئولیبرالی و تهاجم به حوزه‌های اقتصاد و فرهنگ دولت‌های محلی و تحمیل مناسبات فرهنگی و اجتماعی فردگرایانه.

راه سوم از یکسو در تمامی ابعاد انقلاب کارگری را بایگانی می‌کند و ضمن نقد ساقط کردن قهرآمیز نظام سرمایه‌داری - با تاکید بر مضرات انقلاب - از نهادینه شدن حق رای کارگران سخن می‌گوید و از سوی دیگر برای رسمیت بخشیدن به اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری لباس قانون می‌دوزد. اتحادیه‌هایی که در جریان سلطه‌ی تاجریسم و ریگانیسم نابود یا به شدت ضعیف و محافظه کار شده بودند. گیدنز ضمن پذیرش حق اعتصاب برای کارگران و تحدید قوانین ضد کارگری سرمایه‌داری (از جمله تقلیل دستمزدها و بی‌کارسازی‌ها) از موضع فرمیسمی آشنا به منظور کسب حقوق اقتصادی و اجتماعی "بیش‌تر" برای طبقه‌ی کارگر به میدان می‌آید. موضع گیدنز به روند افزایش دستمزد کارگران تفاوت چندانی با نظریه‌ی گیدنز ندارد. گیدنز نیز مانند کینز مالکیت خصوصی کلان بر وسائل تولید را می‌پذیرد و با دخالت دادن دولت اقتصادی برای تنظیم و کنترل بازار و قطع همان "دستان نامریی" در بالاترین ظرفیت رادیکالیسم خود، دولت را ملزم به تامین حداقلی از امکانات رفاهی برای فرودستان می‌سازد.

عروج نئولیبرالیسم از درون همین سیستم اقتصادی سیاسی آغاز شد و ریشه‌های دولت رفاه را زد. در مکتب وین و شیکاگو گفته می‌شود که "رفاه شکل گرفته توسط دولت‌های سوسیال دموکرات باعث فربه‌گی خرده بورژوازی و نفوذ تزلزل پذیری این طبقه به درون طبقه‌ی کارگر شده و به تمایلات فزون خواهانه‌ی کارگران دامن زده است."؟؟ در نتیجه‌ی تناقض چنین استدلالی جمع‌گرایی برآمده از رفاه سوسیال دموکراسی نیز به مخاطره افتاده است. گویا ایجاد دولت بزرگ نیز از ضعف‌های سوسیال دموکراسی‌های حد فاصل پس از جنگ تا بحران دهه‌ی هفتاد بوده است. در کنار دولت بزرگ، زیان بازار، تحدید جامعه‌ی مدنی، تضعیف خلاقیت‌ها و نوآوری‌های فردی، از میان رفتن منابع دولتی به سبب خدمات حمایتی از اقشار تحتانی خرده بورژوازی و طبقه‌ی کارگر و نابودی احساس "شور انگیز رقابت"، و.... همه‌ی آن بهانه‌ها و اعتبارسازی‌هایی بود که به تاجر امکان داد تا در غیاب یک قطب قدرت‌مند سوسیالیستی، خشن‌ترین شکل سرمایه‌داری معاصر را با تکیه بر بنیادگرایی بازار آزاد حاکم کند. دو سال بعد (۱۹۸۱) پیروزی رونالد ریگان در آمریکا، بحران سوسیال دموکراسی را به مرحله‌ی فروپاشی کشید. تمام تلاش گیدنز در راه سوم بازسازی سوسیال دموکراسی به شیوه‌ی بازگشت به دهه‌های "طلایی" رونق سرمایه‌داری بعد از جنگ جهانی دوم است. حتماً اگر چنین تلاشی نیز به تحقق پیبوند، از درون آن یک بار دیگر نئولیبرالیسمی

لگام گسیخته‌تر بیرون خواهد زد. و این همان بحران سیکلیک سرمایه داری است که تا زمان حیات این شیوه ی تولید ضد انسانی ادامه خواهد داشت.....

بعد از تحریر

۱. من در یک برهه به سرقت تمام و کمال و بدون یک نقطه کم و زیاد یک کتاب و مقاله‌ام، اعتراض و شکایت کردم. اما اکنون بر این باورم که از این سیاه پر سفید نوشته‌ها هر سایت و تریبونی می‌تواند با یا بی‌نام نویسنده بهره بگیرد و نگفته نگذرم که شخصاً جز در چند مورد با هیچ سایتی مکاتبه نداشته و تبعاً مستقیماً مقاله نداده‌ام. تمام این تلاش‌های صمیمانه به عهده‌ی نازنینانی است که اگرچه از دیدارشان محروم بوده‌ام، اما به جان منت‌پذیر و حق‌گزار محبت شان هستم.

۲. در ایران مقالات زیادی از این قلم در مطبوعات چاپ شده است. بیش از پانزده کتاب نیز. تمام این مقالات و کتاب‌ها - تاکید می‌کنم تمام این مقالات - با ویرایش و ممیزی شوراهای تحریریه و سردبیران جرح و تعدیل و بعد منتشر شده‌اند. در جایی اگر از قتل‌های سیاسی دهه‌ی شصت به عنوان خشونت نظام سخن گفته‌ام آن را حذف و فی‌المثل به دو سه مورد کم خطر اکتفا کرده‌اند. وقتی از خطر احتمال جذب جوانان آواره‌ی کشور در "میلیشیا‌های فروغ جاویدان" هشدار داده‌ام، سردبیر محترم آن را به "برانداز" تغییر داده است. و چه کسی است که نداند در ادبیات اجتماعی چپ همان قدر که انقلاب پدیده بی‌شناخته شده است در مقابل براندازی واژه‌ی نامفهوم است. چنین رویه‌ی در همه‌ی جای دنیای سانسور زده - حتا در آمریکای "آزاد" - رسمی نهادینه شده است. در یک فرصت مناسب خاطرات مستندی را از احمد شاملو در این خصوص نقل خواهم کرد. تبعاً در مواردی که زیر بار سانسور و دست کاری نرفته‌ام کتاب یا مقاله‌ام نیز در محاق مانده است.

قصه داشتیم به مناسبت نمایشگاه کتاب تهران چند مورد از این گرفتاری‌ها را به صورت مستند و مکتوب در معرض قضاوت بگذارم اما به دلایلی از شر آن گذشتم. به قول ملای روم:

یک سینه سخن دارم هین شرح دهم یا نه؟

.....مهم اما این است:

در برابر کدامین حادثه

آیا

انسان را دیده‌ی

با عرق شرم بر جبینش!

• در مورد نحوه‌ی همکاری با مرکز گفت و گوی تمدن‌ها و علت برخورد با مهاجرانی (پس از نوشتن کتاب بی‌بنیاد "گزند باد" و اتهام به شاملو) در این مجمل به اجمال هم نمی‌توانم بگویم. همین قدر خواننده‌ی علاقه‌مند به تاریخ و گذشته‌ی افراد را به این مقاله‌ام در پاسخ به دو نقد مهاجرانی به این قلم و در دفاع از شاملوی سوسیالیست مندرج در روزنامه اطلاعات ارجاع می‌دهم.

قراگوزلو. محمد (۱۳۸۱) نقدها را بود آیا که عیاری گیرند، روزنامه‌ی اطلاعات ش: ۲۲۶۱، ص ۶.

بعد از این پلمیک هرگز به مرکز گفت و گو نرفتم و تمام طلب‌های مالی دانشجویان همکارم در پروژه‌ی "گفتمان گفت و گو" حیف و میل شد!

منابع

- گیدنز. آنتونی (۱۳۸۳) چکیده‌ی آثار آنتونی گیدنز، برگردان حسن چاوشیان، تهران: انتشارات ققنوس.

----- (۱۳۸۶) راه سوم: بازسازی سوسیال دموکراسی، برگردان منوچهر صبوری کاشانی، تهران: انتشارات شیرازه.

پی نوشت:
قراگوزلو . محمد(۱۳۸۷) فکر دموکراسی سیاسی ، تهران : موسسه ی انتشارتی نگاه